

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



# فرهنگ عاشورایی

(4)

سوگ نامه کربلا

نام کتاب: فرهنگ عاشورایی - جلد 4

«سوگ نامه کربلا»

مؤلف: جمعی از نویسندگان

ناشر: مرکز چاپ و نشر مجمع

نوبت چاپ: اول

چاپخانه: لیلی

تیراژ: 3000 نسخه

تاریخ نشر: زمستان 1382 ه . ش

شابک:

تمامی حق ترجمه و نشر برای مجمع محفوظ است.

تهران. ص.پ: 14155/7368 ؛ قم. ص.پ: 37185/837

[www.ahl-ul-bait.org](http://www.ahl-ul-bait.org)





## هو الشهيد

### مقدمه:

«نَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ وَقَالَ: إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا»<sup>1</sup>

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسین بن علی نگاه می کرد در حالی که به طرفش می آمد، او را گرفت و بر روی پای خود نشانید و فرمود: همانا در دل های مؤمنین حرارتی نسبت به شهادت امام حسین علیه السلام است که هیچگاه سرد نمی گردد.»

مسلمانان همواره علاقه فراوان و عشق وافری نسبت به حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام سمیط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته اند. این عشق و علاقه در زمان حیات آن حضرت، در دوران قیام ایشان و خصوصاً پس از شهادتش وجود داشته و هیچگاه از بین نرفته است.

---

<sup>1</sup> - مستدرک الوسائل، ج 10، ص 318.

این مهم سرّ مگویى ندارد! بلکه آشکارا علت آن معامله با خداوند است. امام حسین علیه السلام به خاطر حفظ و احیای دین خداوند از مال، جان، خانواده و همه هستی خود گذشت و در این مسیر دعوت خدای متعال را اجابت کرد و در نتیجه نام، یاد و محبت او حیات جاودانه پیدا کرد و مصداق کریمه شریفه شد :

**« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ »** (انفال 24).

در واقع آنچه حضرت سید الشهداء علیه السلام در احیای دین خداوند انجام داد، الگویی پایدار برای همه مسلمانان تا قیام قیامت است. قیام برای اقامه حق و زدودن باطل و جلوگیری از کژیها و بدعت ها در دین خداوند! و در این مسیر از شهادت استقبال کردن و هیچ ارزشی را از احیای کلمه الله بالاتر ندانستن و از انحراف در امت پیامبر جلوگیری کردن!

همانگونه که آن حضرت خود فرمود : **«إِنِّي لَمْ أَخْرَجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأَصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّتِي صلی الله علیه و آله أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدَّتِي وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ علیه السلام.**

و همانگونه که همه پیامبران الهی با توکل بر خدای متعال در صدد انجامش بوده اند؛ اصلاح جوامع بشری از



طریق دشمنی با ظالمان و دستگیری از مظلومان و نیز جلوگیری از فساد، تباهی و فحشاء، و تبلیغ حقیقت، عدالت، کرامت و فضیلت در بین تمامی انسانها!

و همانگونه که حضرت شعیب پیامبر علیه السلام در تبیین رسالت و مأموریت خود گفت: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ». (هود 88)

مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام افتخار دارد در راستای احیاء و گسترش فرهنگ و معارف اسلامی و نیز حراست از حریم قرآن مجید و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و همچنین بزرگداشت نام، یاد و زندگانی اهل بیت علیهم السلام اقدام به برگزاری همایش‌های فرهنگی و علمی نماید. از جمله این همایش‌ها، همایش امام حسین علیه السلام بود که در سال 1381 هـ ش (2003 م) در تهران و در سال 1382 هـ. ش (2004 م) در دمشق برگزار گردید.

اندیشمندان و صاحبان علم و قلم مقالات فراوانی را برای غنای هرچه بیشتر این همایش به دبیرخانه آن ارسال کردند و نتیجه تلاش‌های علمی آن عزیزان انتشار پانزده جلد کتاب گردیده است که اکنون در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته است.

بی شک بررسی و شناخت ابعاد گسترده قیام امام حسین علیه السلام با یک همایش و چند مقاله امکان پذیر نمی باشد. چه آنکه این فقط یک قیام نبود بلکه توانست یک فرهنگ ایجاد نماید، فرهنگ عمیقی که در زندگانی مسلمانان تأثیرگذار بوده و هست. فرهنگی که تا کنون نه تنها قدیمی و فرسوده نشده بلکه در طول تاریخ پس از عاشورا، همواره یک امید بوده، یک الگو، یک ارزش و یک فرهنگ، فرهنگ عاشورایی!

فرهنگ عاشورایی امام حسین علیه السلام بخوبی توانست فرهنگ آموزشی فہیم و با انگیزه تربیت نماید. عاشقانی که عمق قیام حضرتش را درک کردند و حاضر شدند عزیزترین سرمایه زندگانی خود را در این مسیر در طبق اخلاص گذارده و تقدیم نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت روند. الگوپذیری از فرهنگ عاشورایی حضرت سیدالشهدا علیه السلام به اصحاب آن امام همام خلاصه نگردید، بلکه در سالها و قرن‌ها بعد قیام‌ها و خروشهایی علیه حکام ظلم و جور را پدید آورد و منشأ بوجود آمدن صحنه‌هایی از آرمان‌خواهی، عشق و ایثار و شهادت طلبی در طول تاریخ شد.

فرهنگ عاشورایی، عاشوراها آفرید و کربلاها بوجود آورد و همواره پیروان اهل بیت پیامبر علیهم السلام با عشق و

علاقه و با ایمان راسخ، و با برپایی مجالس عزاداری، شعر و نوحه سرایی در زنده نگاه داشتن آن سخت کوشیدند و حتی در مسیر احیای نام و یاد و قیام عاشورایی امام حسین علیه السلام از هیچ تلاشی فروگذار نکردند.

آنچه در پیش روی دارید مجموعه مقالاتی در خصوص بررسی و تبیین گوشه‌ای از فرهنگ عاشورایی حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام می باشد که در چند مجلد تدوین شده است. از آنجا که مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام نسبت به تهیه و انتشار کتابهای دینی و مورد نیاز پیروان اهل بیت علیهم السلام در اقصی نقاط عالم همت می‌گمارد لذا در هریک از مجموعه منشورات «**فرهنگ عاشورایی**» به طرح نقطه نظرات صاحب نظران در این خصوص می‌پردازد.

با تشکر از مؤلفین محترم، توفیق تمامی اهل فکر، قلم و مطالعه را در شناساندن و شناخت هرچه بیشتر فرهنگ عاشورایی از خداوند متعال خواستارم و برای همه پیروان اهل بیت علیهم السلام در هر سرزمین که هستند آرزوی سلامت، موفقیت و رستگاری دارم.

**محمد حسن تشیع**

معاون فرهنگی مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام



## سوگ نامه کربلا

استاد محمدهادی یوسفی غروی



### پیشگفتار:

شهادت جان‌گداز حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و یاران  
مظلومش در صحرای کربلا، داغ بزرگی بر قلب‌های شیعیان  
نهاد و سنگینی این غم جان‌کاه تا کنون عواطف مسلمین را  
جریحه‌دار نموده است.

از نخستین دقایق به شهادت رسیدن آن حضرت و  
یاران با وفایش در روز عاشورای سال شصت و یک هجری  
سوگواری و عزاداری بر شهیدان کربلا از سوی خاندان و اهل  
بیتش آغاز گشت و بعدها این مهم همواره مورد تاکید و اصرار  
امامان شیعه قرار گرفت.

اخبار و چگونگی مظلومیت و شهادت سید و سالار  
شهیدان و اصحاب و یاران عالی‌مقامش از یک سو توسط  
خاندان و اهل بیت آن امام معصوم علیه السلام نقل گردید و از دیگر سو  
توسط بخشی از مردم کوفه که خود در این جنایت عظیم  
شرکت داشتند، نقل شده است و با این حال بخشی از این  
حادثه بزرگ تاریخ بشریت همچنان مستور مانده است!

در قرن‌های بعد شیعیان برای زنده نگه داشتن قیام عاشورایی امام حسین علیه السلام به برپایی مراسم عزاداری و سوگ واری برای شهیدان کربلا همت گماردند و سعی کردند با نقل خاطرات و اخبار شهادت ابا عبدالله الحسین علیه السلام و یاران فداکارش از این خرمین عشق و معنویت و جهاد و ایثار توشه برگیرند. از این رو کتابهایی تحت عنوان «مقتل» تالیف گردیده و در مجالس عزاداری مورد بهره برداری قرار گرفت.

یکی از کتابهای مهم مقتل، کتاب شریف «مقتل الحسین» از ابی مخنف لوط بن یحیی ازدی غامدی متوفای 157 هـ است. وی از مورخین و راویان بنام کوفه در نیمه اول قرن دوم هجری است که کتب متعددی در زمینه‌های گوناگونی چون خطبه حضرت زهرا (س) و جنگ جمل و صفین، ماجرای شهادت محمد بن ابی بکر و نهضت امام حسین علیه السلام و قیام مختار بن ابی عبیده و غیره نگاشته است.<sup>1</sup> ابی مخنف از اصحاب ائمه علیهم السلام شمرده می‌شد<sup>2</sup> و از امام صادق علیه السلام روایت نقل می‌کرد.<sup>3</sup> اجداد و خاندانش در زمره محبین و یاران اهل بیت بوده‌اند بطوری که پدرش (یحیی) از یاران علی علیه السلام شمرده می‌شد<sup>4</sup> و جدّ دومش (مخنف بن

---

1- شیخ طوسی، الفهرست، تصحیح و تحقیق سید محمد صادق آل بحر العلوم، نجف مطبعة الحیدریه، چ دوم 1380 هـ.ق، ص 155.

2- مصدر پیشین، همان.

3- رك: نجاشی، تحقیق، محمد هادی یوسفی غروی، چ داوری - قم.

4- شیخ طوسی، رجال طوسی، تحقیق: سید محمد صادق آل بحر العلوم نجف، مطبعة الحیدریه، چ اول، 1381 هـ.ش، و شیخ طبرسی، الفهرست، ص 155



سلیم) جزو اصحاب رسول خدا علیه السلام بود، و در عهد حکومت علی علیه السلام عامل آن حضرت در اصفهان و همدان گردید<sup>1</sup> و در جنگ جمل و صفین در کنار علی علیه السلام ایستادگی نمود و دو برادرش صعق بن سلیم و عبدالله بن سلیم را در جریان نبرد جمل از دست داد.<sup>2</sup>

لیکن با همه این اوصاف نمی توان اُبی مخنف را شیعه امامی دانست. از طریق او هیچ نقل بی واسطه ای از امام سجاد علیه السلام (متوفای 92هـ) و امام باقر علیه السلام (متوفای 115 هـ) نرسیده است در حالی که وی همزمان با آن بزرگواران می زیسته است، بعلاوه نه سال از دوران امامت امام کاظم علیه السلام (متوفای 148هـ) را درک نموده اما حتی یک حدیث از آن بزرگوار به روایت اُبی مخنف مشاهده نشده است.<sup>3</sup>

علمای رجال شیعه همچون کشی و نجاشی و شیخ طوسی در مورد مذهب او سکوت کرده اند<sup>4</sup> و علامه تستری پس از

---

<sup>1</sup>- نصر بن مزاحم منقری، وقعه صفین، تحقیق. عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، 1403 هـ.ق، ص 11.

<sup>2</sup>- رك : به تحقیق استاد محمد هادی یوسفی غروی در مقدمه کتاب وقعة الطف لأبی مخنف قم، مؤسسة النشر الإسلامی، ج اول، 1367، ص 13، به نقل از طبری، تاریخ الامم و الملوك، قسمت ذیل المذیل، بیروت، دارالقاموس، 36\13.

<sup>3</sup>- رك : به پژوهش محقق کتاب در مقدمه وقعة الطف، ص 18-19.

<sup>4</sup>- رك : رجال شیخ طوسی، 57 و فهرست شیخ طوسی، 155 و رجال نجاشی، 191\2

بحث پیرامون مذهب اَبی مِخْنَف می نویسد: هیچ کس امامی بودن او را ذکر نکرده است<sup>1</sup> و نهایت سخنی که در مورد او می توان گفت آن است که وی فردی غیر متعصب و نزدیک به مذهب ما بوده است.<sup>2</sup>

یکی از ارزشمندترین آثار اَبی مِخْنَف کتاب «مقتل الحسین» می باشد که به فرموده علامه تستری صحیح ترین مقتل اَبی عبدالله علیه السلام به حساب می آید.<sup>3</sup> وی این کتاب را تقریباً هفتاد سال پس از واقعه عاشورا یعنی در دهه یکصد و سی هجری نوشته است<sup>4</sup> و از آن رو که خود جزو اهالی کوفه، مرکز اخبار فاجعه عاشورا بوده است، غالباً حوادث را با یک یا حداکثر با دو واسطه نقل نموده است.

اما متأسفانه این کتاب در گذر زمان مفقود گردیده و اکنون هیچ نسخه ای از آن در دست نیست.

اهمیت و اعتبار این کتاب موجب گردید که مورخین متأخری که به مقتل اَبی مِخْنَف دسترسی داشته اند بسیاری از روایات این مقتل را در آثار خویش نقل کنند به طوری که

---

1- علامه تستری، قاموس الرجال، تحقیق و نشر مؤسسة النشر الاسلامی، قم، چ دوم، 1417، ه.ق، 619\8.

2- مصدر پیشین، 620\8.

3- علامه تستری، قاموس الرجال، 8 \ 620.

4- ر.ک: به مقدمه محقق بر همین کتاب [وقعة الطف]، 16.

طبری (متوفای 310هـ) در کتاب «تاریخ الامم و الملوک»، اکثر روایات مقتل اَبی مِخْنَف را همراه با ذکر دقیق اسناد آن نقل نموده است.

پس از او ابوالفرج اصفهانی (متوفای 356هـ) در کتاب «مقاتل الطالبیین» اخبار مقتل اَبی مِخْنَف را با ذکر نام اَبی مِخْنَف در سلسله اسناد نقل نموده که در پاره‌ای از موارد اسناد ابوالفرج کاملاً مطابق اسناد طبری می باشد.

بعد از ابوالفرج، شیخ مفید (متوفای 413هـ) در کتاب «الارشاد» همان روایات طبری را با تفاوت ناچیزی در الفاظ و عبارات و در برخی موارد با همان ترتیب و به نقل از همان راوی مذکور در روایت تاریخ طبری آورده است که این خود شاهد گویایی است بر اینکه شیخ مفید نیز همچون طبری در نگارش بخش مربوط به زندگی امام حسین علیه السلام از مقتل اَبی مِخْنَف استفاده کرده ولی به دلیل حذف اسناد روایات، نامی از اَبی مِخْنَف به میان نیاورده است.

پس از مفقود شدن نسخه اصلی مقتل اَبی مِخْنَف هر از چندگاهی بعضی از فضلا و نویسندگان تلاشهایی را در جهت جمع آوری روایات مقتل اَبی مِخْنَف انجام داده و پاره‌ای از اخبار مقتل اَبی مِخْنَف را از آثار مورخین پس از او، گزینش کرده و به صورت غیر مستند و ناقص و گاه تحریف شده و یا آمیخته با گزارشهای راویان دیگر منتشر می کردند، ولی کاستی هایی چون عدم ذکر اسناد، آمیختن گزارشهای اَبی مِخْنَف با اخبار سایر راویان، و یا حتی تحریف و تغییر از اعتبار علمی آنها کاست.

استاد محترم و محقق ارجمند جناب حجه الاسلام و المسلمین محمدهادی یوسفی غروی پس از کوششی فراوان و با روشی علمی، ابتدا روایات مقتل اَبی مِخْنَف را از تاریخ طبری استخراج نموده و سپس منقولات طبری را با آنچه را که شیخ مفید و ابوالفرج و سبط ابن جوزی از مقتل اَبی مِخْنَف نقل کرده بودند تطبیق نموده و پس از یک مقایسه تطبیقی بین این چهار منبع آن را با مقدمه‌ای محققانه پیرامون معرفی اَبی مِخْنَف و واسطه هایش در نقل حوادث و با پاورقی‌های ارزشمند و رهگشا تحت عنوان «وَقَعَةُ الطَّفِّ لِأَبِي مِخْنَفٍ» به چاپ رسانده و بدین وسیله منبع معتبر و گران سنگی از منابع زندگی امام حسین علیه السلام را احیا نموده‌اند.

آنگاه جناب آقای جواد سلیمانی متن عربی وقعه الطف را به فارسی ترجمه و تحت عنوان «نخستین گزارش مستند نهضت عاشورا» چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار دادند. اینک مجمع جهانی اهل بیت علیهم السلام، متن حاضر را که گزیده‌ای از آن ترجمه می‌باشد به عنوان «سوغ نامه کربلا» و در مجموعه «فرهنگ عاشورایی» تدوین و در آستانه محرم الحرام 1425 ه. تقدیم به شیعیان و عزاداران حضرتش می‌نماید. لازم می‌دانیم از محقق ارجمند جناب استاد یوسفی غروی و مترجم محترم به خاطر قبول زحمت مجددی که در تلخیص این متن عهده‌دار شدند کمال سپاسگزاری را داشته باشیم.

### نینوی: محل توقیف حسین بن علی علیه السلام

نینوی جایی است که حسین علیه السلام در آنجا منزل کرد، در این هنگام ناگاه سواری با اسب نجیب، سلاح بر دوش و کمان بر شانه از طرف کوفه نمایان شد همگی توقف کرده منتظر او شدند، وقتی به آنها رسید به حرّ بن یزید و اصحابش سلام کرد ولی به حسین علیه السلام و یارانش سلام نکرد، نامه‌ای از عبیدالله بن زیاد را تحویل حرّ داد که در آن چنین آمده بود:

«وقتی نامه‌ام به تو رسید و فرستاده‌ام نزد تو آمد حسین را متوقف کن و در بیابان بی آب و علف و بدون حصار و سنگری فرود آر، به فرستاده‌ام دستور داده‌ام همراه تو بوده از شما جدا نشود تا اینکه خبر اجرای دستورم توسط تو را برایم بیاورد. والسلام.»

وقتی حرّ نامه را خواند رو به اصحاب حسین علیه السلام گفت: این نامه امیر عبیدالله بن زیاد است. به من دستور داده در جایی که نامه‌اش بدستم می‌رسد شما را متوقف کنم، این فرستاده‌اش است، به وی دستور داده تا زمانیکه نظر و فرمانش را اجرا نکرده‌ام از من جدا نشود. ابوالشعثاء یزید بن زیاد مهاصر کندی بَهْدلی به فرستاده عبیدالله ابن زیاد نگاه کرده مقابلش ایستاد و گفت: آیا شما مالک بن نسیر بدی از قبیله کِنده هستی؟ گفت: بله هستم.

یزید بن زیاد گفت: ماردت به عزایت بنشیند؟ این چه مأموریتی است که به دنبالش آمده‌ای؟ گفت: من به دنبالش نیامده‌ام! از امامم پیروی کرده به بیعت خویش وفا نموده‌ام. أبوالشعثاء گفت: نه شما نسبت به پروردگارت عصیان کرده‌ای و در هلاکت نفس خودت از امامت اطاعت کرده‌ای! برای خود ننگ و نار فراهم ساخته‌ای.

خدای عزوجل می‌فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَنْصُرُونَ<sup>1</sup> آنها را امامانی قرار داده‌ایم که به آتش دعوت می‌کنند و در روز قیامت یاری نمی‌شوند» و آن وصف امام تو است.

حرّ بن یزید رفت تا حسین و اصحابش را در آن مکان بی‌آب و آبادی وادار به فرود آمدن کند. آنها گفتند: ما را رها کن تا در این آبادی - منظورشان نینوی بود - یا آن آبادی - منظورشان غاضریّه بود - یا آن یکی - مقصودشان شَقْفِیّه بود - منزل کنیم.

حرّ گفت: نه والله نمی‌توانم این کار را انجام بدهم، این مرد به عنوان جاسوس به دنبالم فرستاده شده است! زُهِیر بن قین گفت: ای پسر رسول الله، جنگ با اینها

---

<sup>1</sup> - قصص 32\.

آسانتر از جنگ با آنانی است که پشت سر آنها می آیند،  
به جان خودم بعد از اینها به اندازه‌ای خواهند آمد که توان آنها  
را نداریم!

حسین علیه السلام فرمود: من جنگ را آغاز نمی‌کنم. زهیر بن  
قین گفت: برویم به طرف این آبادی و آنجا منزل کنیم آنجا دژ  
و پناهگاه دارد و کنار رودخانه فرات است. اگر جلوبمان را  
گرفتند با آنها می‌جنگیم، جنگ با اینها برایمان با کسانی که  
بعد از اینها می‌آیند آسانتر است. حسین علیه السلام فرمود: آن آبادی  
کدام است؟ زهیر گفت: آن عقر است.

حسین علیه السلام فرمود: خدایا از عقر به تو پناه می‌برم! بعد  
فرود آمد، و آن روز، پنجشنبه، دومین روز محرم سال 61  
هجری بود. روز بعد عمر بن سعد بن ابی وقاص از کوفه با چهار  
هزار نیرو بر آنها وارد شد.<sup>1</sup>

#### ماجرای رفتن ابن سعد به جنگ امام حسین علیه السلام

علت جنگ ابن سعد با حسین علیه السلام این بود که عبید الله  
بن زیاد چهار هزار نفر از اهالی کوفه را به فرماندهی ابن سعد  
به

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 408/5 و 409، ادامه خبر عقبه بن سمعان و ارشاد شیخ  
مفید، 83/2 و 84، ادامه خبر عقبه بن سمعان.

طرف دشتبه<sup>1</sup> فرستاد. در آن زمان دیلمی‌ها به طرف دشتبه هجوم آورده و بر آن مسلط شده بودند، لذا ابن زیاد حکم فرمانداری ری را برای ابن سعد نوشت و وی را مأمور کرد به طرف دشتبه لشکرکشی کند.

لذا ابن سعد از کوفه بیرون آمد و در حمامِ أُعین لشکر گاهی به پا کرد، در این اثناء وقتی جریان حسین علیه السلام پیش آمد و آن حضرت به سوی کوفه حرکت کرد، ابن زیاد، عمر بن سعد را خواست و گفت: اول به طرف حسین حرکت کن و وقتی مشکل ما با او حل شد می‌توانی سر کار خودت بروی، عمر بن سعد گفت: اگر ممکن است که مرا از این مأموریت معاف کنی معاف کن؟ عبیدالله گفت: بله می‌توانم لکن به شرط اینکه حکم ری را که به تو داده‌ایم به ما بازگردانی. وقتی عبیدالله این جمله را به او گفت، عمر بن سعد گفت امروز را به من مهلت بده تا فکر کنم.

عمر بن سعد آمد و با دوستانش مشورت کرد با هر کس که مشورت می‌کرد او را از این کار برحذر می‌داشت. حمزه بن مُغیره بن شعبه - که خواهر زاده عمر بن سعد بود - آمد و گفت: دایی! تو را به خدا مبادا به سوی حسین بروی و

---

<sup>1</sup> - ناحیه بزرگی بین همدان و ری که بعد از مدتی به قزوین اضافه شد، معجم البلدان 5814.



مرتکب معصیت پروردگارت شده، قطع رحم<sup>1</sup> بکنی!  
والله اگر مال و دنیایت یکسره از دستت بیرون رود و حتی اگر  
حکومت روی زمین از آن تو باشد و از کَفَّت خارج شود بهتر از  
آن است که در حالی که خون حسین را بر گردن داری در  
پیشگاه خدا حاضر شوی! عمر بن سعد گفت: اگر خدا بخواهد  
چنین خواهیم کرد.<sup>2</sup>

سلسله اخبار اُبی مخنف در روایت طبری اینجا قطع  
شده و به نزول ابن سعد در کربلا منتقل می‌گردد. ولی طبری  
این خلاء را با نقل خبری از عوانه بن حکم پر می‌کند، از این  
رو ما به ناچار خبر عوانه را برای ایجاد ارتباط بین حلقه‌های  
حوادث نقل می‌کنیم. هشام از عوانه بن حکم از عمار بن  
عبدالله از پدرش عبدالله بن یسار روایت کرده که گفت:  
نزد عمر بن سعد رفتم در حالی که او مأمور به حرکت  
به سوی حسین علیه السلام شده بود، به من گفت: اُمیر به من دستور

---

1- غالباً بنی هاشم دامادهای بنی زهره بودند از این رو عمر بن سعد که از  
بنی زهره بود به نوعی با حسین علیه السلام که از بنی هاشم محسوب می‌شد  
ارتباط رحمی داشت.

2- تاریخ طبری، 409/5، ادامه خبر عقبه بن سمعان و ابوالفرج اصفهانی  
ماجرای حکومت ری در قبال پیشنهاد قتل امام حسین علیه السلام را با کمی تغییر  
ذکر کرده است، رك: مقاتل الطالبيين، 74، به نقل از اُبی مخنف از  
عبدالرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان.

داده که به طرف حسین بروم ولی من این مأموریت را  
نپذیرفتم.

گفتم: خدا تو را هدایت کند و به حق و حقیقت برساند،  
قبول مکن، این کار را انجام نده و به سوی حسین حرکت مکن!  
می گوید: از پیش او بیرون آمدم یکی آمد و گفت: عمر بن سعد  
دارد مردم را به جنگ با حسین دعوت می کند.

می گوید: دوباره نزدش آمدم، دیدم نشسته است، وقتی  
مرا دید رویش را برگرداند، فهمیدم تصمیم گرفته به سوی  
حسین حرکت کند لذا از نزدش بیرون آمدم.

می گوید: عمر بن سعد نزد ابن زیاد رفت و گفت: خدا  
برایت خیر پیش آورد که مرا به این کار نصب کرده‌ای، و  
حکمش را صادر نموده‌ای به طوری که خبرش به گوش مردم  
رسید حال اگر قرار است آن را تنفیذ کنی تنفیذ کن. و برخی  
از اشراف کوفه را که من از آنها در جنگ شجاع تر و نیرومندتر  
نیستم همراه سپاه من بفرست. سپس چند تن از اشراف را نام  
برد.

ابن زیاد گفت: نمی خواهد اشراف کوفه را به من معرفی  
کنی! من تو را برای مشورت درباره کسانی که می خواهم  
بفرستم نصب نکرده‌ام. اگر خواستی با نیروهایمان بروی برو  
وگرنه حکم ری را به ما بازگردان. وقتی عمر بن سعد دید

ابن زیاد لجاجت ورزیده است، گفت! من می‌روم.  
عوانه می‌گوید: با چهار هزار نفر حرکت کرد و فردای  
روزی که حسین علیه السلام در نینوی مستقر شد بر حسین علیه السلام وارد  
شد.<sup>1</sup>

بعد عبیدالله بن زیاد، شمر بن ذی الجوشن را خواست،  
گفت: با این نامه نزد عمر بن سعد برو، او باید به حسین و  
یارانش پیشنهاد کند تا تحت فرمان من درآیند، اگر پذیرفتند  
آنان را در حال تسلیم نزد من بفرستد. و اگر نپذیرفتند با آنان  
بجنگد، اگر این کار را انجام داد گوش به فرمانش باش و از او  
اطاعت کن، و اگر از انجام این مأموریت سرباز زد تو با آنها به  
جنگ چرا که شما از طرف من فرمانده مردم هستی، به ابن  
سعد حمله کن گردنش را بزن سرش را برایم بفرست.<sup>2</sup>  
وقتی شمر بن ذی الجوشن آن نامه را گرفت، و همراه  
با عبدالله بن ابی محل بن حزام کلابی<sup>3</sup> برخاست، عبدالله به

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 409/5 و 410، به نقل از هشام از عوانه بن حکم از  
عمار بن عبدالله بن یسار.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 414/5، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از  
حمید بن مسلم و ارشاد، 88/2، با کمی تغییر و تذکرة الخواص، 248، که  
این خبر را به اختصار آورده است.

<sup>3</sup> - عبدالله بن ابی محل بن حزام کلابی برادر زاده خانم أم البنین بود چون ام  
البنین فاطمة دختر حزام کلابی بود و ابی محل برادرش به حساب می‌آمده  
و عبدالله برادر زاده اش می‌شد، از این رو طبق رسم عرب عبدالله خود را

ابن زیاد گفت: خدا امیر را به سلامت بدارد! خواهر زاده‌های ما یعنی عباس و عبدالله و جعفر و عثمان با حسین هستند اگر صلاح می‌دانی برایشان امان نامه بنویسی، بنویس. ابن زیاد گفت: بله به روی چشم!<sup>1</sup> و به کاتبش دستور داد تا برایشان امان نامه نوشت. و آن را توسط عبدالله بن ابی محل بن حزام کلابی و برده‌اش به نام کزمان برای فرزندان ام البنین فرستاد.<sup>2</sup>

شمر بن ذی الجوشن با نامه عبیدالله بن زیاد نزد عمر بن سعد آمد، وقتی با نامه نزد عمر بن سعد آمد و آن را برایش خواند، عمر گفت: وای بر تو، تو را چه شده؟ خدا تو را دور کند و این نامه را مایه ننگ و عار تو گرداند! والله گمان می‌کنم تو ابن زیاد را از پذیرش نوشته من منصرف کرده‌ای کاری را که امید داشتیم اصلاح شود فاسد نموده‌ای، والله حسین تسلیم نخواهد شد، روح تسلیم ناپذیری در تن اوست.

---

به حساب پدرش دانی فرزندان ام البنین دانسته و آنها را خواهر زاده خویش می‌خواند در حالی که در واقع فرزندان ام البنین خواهر زاده پدرش بودند نه خواهر زاده عبدالله.

<sup>1</sup> - احتمالاً این تعبیر و استقبال غیر مترقبه ابن زیاد از امان دادن به فرزندان ام البنین یا بدان خاطر بوده که وی از آنها می‌ترسیده و خواسته است تا با این امان قدری از یاران امام حسین علیه السلام بکاهد و یا به خاطر این بوده است که خود دایی آنها، یعنی از بنی کلاب بوده است لذا خواسته است با این کار صله رحمی کرده باشد، البته احتمال اول قوی‌تر است چرا که افرادی چون ابن زیاد که عمرشان را در سیاسی و جلادی و خونریزی سپری کرده‌اند هرگز عاطفه و پیوند رحمی را درک نمی‌کنند تا بخواهند صله رحم بجا آورند.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 415/5، به نقل از ابی‌مخنف از حارث بن حصیره از عبدالله بن شریک عامری.

شمر گفت: به من بگو تو چه خواهی کرد؟! آیا دستور و امر را اجرا می کنی و دشمنش را می کشی؟! اگر اینکار را نمی کنی لشکر و سپاه را به من واگذار کن.  
عمر گفت: نه، به تو چیزی نخواهد رسید، من خودم متوالی اش می شوم، شما برو و فرمانده پیاده نظام باش.<sup>1</sup>

#### امان نامه این زیاد به حضرت عیسی و برادرانش

أبی مخنف می گوید: شمر آمد روبروی اصحاب حسین علیه السلام ایستاد و گفت: پسران خواهرمان کجا هستند؟ عباس و جعفر و عثمان فرزندان علی علیه السلام بیرون آمدند و گفتند: چه کاری داری و چه می خواهی؟ گفت: شما ای خواهر زاده هایم، در امان هستید.

آن جوانان بزرگوار گفتند: خدا تو و امان نامه تو را لعنت کند. به ما امان می دهی حال آنکه پسر رسول خدا بی امان است!<sup>2</sup>

کزمان غلام عبدالله بن اُبی محل بن حزام کلابی جلو آمد و آنها را صدا زد، گفت: این امان نامه را دایی تان یعنی

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 415 و 416، ادامه خبر عبدالله بن شریک و ارشاد شیخ مفید، 892، با کمی تغییر و رک: تذکره الخواص، 249، همراه با حذف و تغییر.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 416 و 417، ادامه خبر عبدالله بن شریک و ارشاد، 892 و تذکره الخواص، 249.

عبدالله بن ابی محل فرستاده است! جوانان پسران ام البنین گفتند: به دایی ما سلام برسان و بگو ما نیازی به امان نامه شما نداریم امان نامه خدا بهتر از امان نامه پسر سمیه<sup>1</sup> است.<sup>2</sup>

#### جریان بستن آب به روی امامپسویارانش

نامه‌ای بدین شرح از عبیدالله بن زیاد به عمر بن سعد رسید:

«بین حسین و یارانش و آب حائل شو، مگذار قطره‌ای از آن بچشند همانگونه که با امیر المومنین عثمان آن مرد متقی و زکی و مظلوم معامله شد! ابی مخنف می‌گوید سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم ازدی برایم نقل کرده است که عمر بن سعد، عمرو بن حجاج را با پانصد اسب سوار فرستاد تا در شریعه آبشخور مستقر گردیده و مانع شدند حسین علیه السلام و یارانش حتی یک قطره از آن آب را بنوشند، این جریان سه روز قبل از کشته شدن حسین علیه السلام بود!»<sup>3</sup>

---

<sup>1</sup> - استفاده از این سمیه به خاطر طعنه‌ای بود که در این تعبیر نهفته بود چرا که سمیه زنی روسپی بوده و زیاد پدر عبیدالله حرام زاده به حساب می‌آمده است از این رو حضرت عباس و برادرانش با این جمله در حقیقت خواستند این زیاد را تحقیر کنند.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 41515، سند پیشین.

<sup>3</sup> - تاریخ طبری، 41215، از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، 8612، با کمی تغییر.

وقتی تشنگی حسین و یارانش شدت یافت برادرش عباس بن علی بن ابی طالب را خواست و با سی اسب سوار و بیست پیاده همراه با بیست مشک به طرف شریعه فرستاد؛ آنها آمدند تا این که شبانگاه به آب نزدیک شدند، نافع بن هلال جملی پرچم به دست، پیشاپیش آنها حرکت می کرد عمرو بن حجاج زبیدی گفت: ای مرد کیستی؟ نافع گفت: نافع بن هلال عمرو گفت: چرا اینجا آمدی؟ هلال گفت: آمده ایم تا از این آبی که ما را از آن منع کرده اید بنوشیم. عمرو گفت: بنوش، گوارایت باشد. هلال گفت: نه، والله قطره ای از آن نمی نوشم در حالی که حسین و اصحابش تشنه اند. آنگاه اشاره ای کرد و اصحاب حسین یکباره جلوی عمرو ظاهر شدند. عمرو گفت: به هیچ وجه اینها نمی توانند آب بنوشند، اصلاً ما اینجا قرار گرفته ایم تا آب را بر آنها ببندیم.

همین که سربازان نافع به نافع نزدیک شدند، به آنان گفت: مشک هایتان را پر کنید! سربازان هم یورش آورده مشک هایشان را پر کردند. اینجا عمرو بن حجاج و یارانش به سویشان حمله بردند، ولی عباس بن علی و نافع بن هلال جلویشان را سد کردند، بعد به یاران خویش پیوستند و گفتند بروید؛ ولی خودشان ایستادند، عمرو بن حجاج و یارانش هم بار دیگر برگشتند. دو گروه اندکی یکدیگر را تعقیب کردند تا اینکه در نهایت اصحاب حسین علیه السلام مشکها را به حسین علیه السلام رساندند.

آن شب نافع بن هلال یکی از یارانِ عمرو بن حجاج را با نیزه زخمی کرده بود، که بعدا جای زخم چرکین شد و او مُرد. او اولین کشته سپاه عبیدالله بود که آنشب مجروح شده بود.<sup>1</sup>

#### حمله به خيام امام پسر عصر تا سوعا

حارث بن حصیره از عبدالله بن شریک عامری از امام زین العابدین علیه السلام نقل می کند که می گفت: عمر بن سعد بعد از نماز عصر صدا زد: ای سواران خدا سوار شوید مژده باد شما را به بهشت! مردم سوار شدند، و به طرف حسین و یارانش علیه السلام حمله بردند.

این در حالی بود که حسین علیه السلام جلوی خیمه اش زانوها را به بغل گرفته و به شمشیر خود تکیه داده خواب خفیفی وی را فرا گرفته بود .

خواهرش زینب فریاد سپاه ابن سعد را شنید لذا به برادر خویش نزدیک شد و گفت: برادر آیا نمی شنوی که صداها نزدیک می شود؟

حسین علیه السلام سر خویش را بلند کرد و فرمود: رسول الله صلی الله علیه و اله را در خواب دیدم، به من فرمود: شما به سوی ما می آیی!

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 412/5 و 413، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم ازدی و مقاتل الطالیبین، 78، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم، همراه با تغییر و حذف.



در این حین خواهرش به صورت خویش سیلی زد و گفت: ای وای بر من! حضرت فرمود: خواهرم وای بر تو مباد، خدا رحمتت کند آرام باش در این بین عباس بن علی علیه السلام آمد گفت: برادرم: لشکر به طرف شما آمده است.

حسین علیه السلام از جایش بلند شد و فرمود: عباس، جانم به فدایت - برادرم - سوار شو با آنها ملاقات کن بگو: چه شده؟ چه چیزی برایتان پیش آمده؟ و بپرس برای چه اینجا آمده‌اند؟ عباس تقریباً با بیست اسب سوار که زُهیر بن قین و حبیب بن مظاهر در میانشان بودند، روبرویشان ایستادند.

گفت: چه چیزی برایتان پیش آمده؟ و چه می خواهید؟ گفتند: فرمان امیر عبیدالله رسیده که به شما متعرض شویم تا تحت فرمان او درآیید یا شما را تحت فرمان او درآوریم.

عباس علیه السلام فرمود: عجله نکنید تا نزد ابی عبدالله برگردم و آنچه گفتید را به او گزارش دهم.

آنها متوقف شدند و گفتند: نزد او برو، جریان را به او گزارش بده بعد با پاسخش نزد ما بیا.

عباس برگشت و به سوی حسین علیه السلام دوید تا خبر را به او اطلاع دهد. در این زمان همراهان عباس ایستادند و برای

سپاه عمر بن سعد خطبه خواندند... حبیب بن مظاهر به زهیر بن قین گفت: اگر مایلی با سپاه عمر بن سعد سخن

بگو. و اگر می خواهی من با آنها سخن می گویم؛ زُهِیر گفت: چون شما ابتدا این پیشنهاد را داده‌ای شما با آنان سخن بگو. حبیب بن مظاهر گفت: فردای قیامت بدترین قوم در نزد خدا آن قومی هستند که در حالی نزد خدا می‌روند که فرزندان پیامبرشان صلی الله علیه و آله و خاندان و اهل بیت ش علیهم السلام و بندگان عابد این شهر را که در سحرگاهان به شب زنده‌داری می‌پردازند و بسیار خدا را یاد می‌کنند، را کشته‌اند. حبیب این را به زُهِیر بن قین گفت به طوری که سپاه عمر بن سعد آن را می‌شنیدند، لذا عزره<sup>1</sup> بن قیس از سپاه عمر بن سعد این سخن را شنید.

عزره<sup>1</sup> بن قیس به حبیب گفت: هر چه می‌توانی از خودت تعریف کن! زُهِیر گفت: خدا نفس او را پاکیزه گردانیده و او را هدایت کرده است، آی عزره از خدا بترس، من خیرخواه شما هستم، آی عزره تو را به خدا، مبادا از کسانی باشی که گمراهان را در کشتن نفوس پاک یاری می‌کنند!

عزره<sup>1</sup> بن قیس گفت: آی زهِیر! تو در نزد ما جزو پیروان اهل این بیت یعنی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله نبوده‌ای، تو عثمانی بودی<sup>1</sup> حال چه شد که از حسین حمایت می‌کنی.

---

<sup>1</sup> - منشأ پیدایش اصطلاح عثمانی این بود که پس از قتل عثمان مسلمانان به دو دسته تقسیم شده بودند دسته‌ای عثمان را مظلوم و کشتن او را گناهی بزرگ تلقی کردند و علی علیه السلام را مسئول ریخته شدن خون عثمان دانسته اند، و دسته دیگر عثمان را مجرم و گناهکار شمرده و علی علیه السلام را مسئول

زهیر گفت: مگر نه اینست که شما با موضع گیری فعلی ام فهمیدی من از آنان اهل بیت هستم. والله من هرگز برای حسین نامه ننوشته‌ام، و هیچ‌گاه فرستاده‌ای را به سوبش نفرستاده‌ام. و به او وعده یاری نداده‌ام ولی شما نامه نوشتید، اما مسیر حرکت ، من و او را به هم رسانیده است.

وقتی حسین را دیدم به یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله و موقعیت حسین نزد او افتاده‌ام، و فهمیدم او به طرف دشمنانش یعنی شماها می‌آید لذا عاقلانه دیده‌ام که او را یاری کنم و در حزب او باشم، و جانم را پای جان او قرار دهم، تا بدین وسیله حق خدا و رسولش صلی الله علیه و آله را که شما ضایع کرده اید مراعات کرده باشم.

وقتی عباس بن علی آنچه عمر بن سعد به حسین علیه السلام پیشنهاد کرده بود را به اطلاع حسین علیه السلام رسانید حسین علیه السلام فرمود: نزدشان برگرد و اگر می‌توانی کارشان را تا صبح فردا به عقب بینداز و آنها را امشب از ما دور کن، تا که شاید امشب به درگاه پروردگاران نماز بگذاریم و او را بخوانیم و از او طلب مغفرت بکنیم! خدا می‌داند که من نماز به درگاهش و تلاوت

---

خون عثمان نمی‌دانسته‌اند از این رو به گروه اول عثمانی و به گروه دوم علوی می‌گفته‌اند.

کتابش و دعا و استغفار زیاد را دوست می دارم.

عباس بن علی علیه السلام اسبش را دوانید تا به آنها رسید، و گفت: آی با شما هستم! ابا عبدالله از شما می خواهد امشب را برگردید تا در مورد این مسأله فکر کند، این مسئله امریست که در این مورد بین شما و او سخنی ردّ و بدل نشده است. وقتی صبح شد ان شاءالله با هم ملاقات خواهیم داشت، یا به پیشنهاد شما راضی می شویم و آنچه را که شما می طلبید و بر آن اصرار دارید می پذیریم، یا آن را نپذیرفته و رد می کنیم.

حضرت با این پیشنهاد می خواست آنان را آن شب از نزد خویش بازگرداند تا فرصتی یافته دستوراتش را بدهد و به خانواده اش وصیت بنماید. عمر بن سعد گفت: ای شمر نظرت چیست؟ شمر گفت نظر شما چیست؟ تو فرمانده هستی نظر، نظر توست؛ عمر بن سعد گفت: ای کاش من نمی بودم، سپس رو به مردم کرد و گفت: نظر شما چیست؟<sup>1</sup>

عمرو بن حجاج بن سلمه زبیدی گفت: سبحان الله!

والله

---

1- عمر بن سعد از نظر امویان و دستگاه عبیدالله متهم به این بود که تمایل به جنگ با حسین علیه السلام را ندارد از این رو عبیدالله، شمر را مأمور کرد تا مراقب او باشد بهمین علت اکنون نمی خواست خودش به حسین علیه السلام مهلت بدهد می خواست این مهلت دادن را به گردن شمر بیندازد و بگوید شمر هم نظرش همین بود ولی شمر متوجه شد و زیرکانه بار مسئولیت را بر گردن عمر بن سعد قرار داد و گفت فرمانده تویی و نظر اصلی نظر توست.

اگر اینها از اهالی دیلم هم بودند<sup>1</sup> و از شما این تقاضا را می کردند سزاوار بود خواسته شان را اجابت می کردی. قیس به اشعث گفت: خواسته شان را اجابت کن، قسم به جانم، فردا صبح با تو خواهند جنگید! عمر بن سعد گفت: والله اگر بدانم می خواهند جنگ بکنند امشب را به آنها مهلت نمی دهم!<sup>2</sup> علی بن الحسین علیه السلام می فرماید: در این اثناء پیکری از طرف عمر بن سعد نزد ما آمد، ایستاد و به طوری که صدایش به گوش می رسید گفت: تا فردا به شما مهلت می دهیم، اگر تسلیم شوید شما را نزد امیر عبیدالله بن زیاد می فرستیم و اگر از تسلیم شدن بپرهیزد شما را رها نخواهیم کرد.<sup>3</sup>

<sup>1</sup> - چون دیلمیان پس از شکست ساسانیان از سپاه اسلام، سر سختانه مقاومت می کردند و مانع ورود مسلمانان به مازندران و گیلان می شدند مسلمانان عرب نیز با آنان به سختی رفتار می کردند و این رفتار سرسختانه طرفین در میان مردم آنزمان به صورت ضرب المثل درآمده بود از ابن رو عمرو بن حجاج عصر تاسوعا به عمر بن سعد گفت، اگر دیلمیان کافر از شما يك شب مهلت می خواستند سزاوار بود بپذیرید، چه رسد به اینها که از دیلمیان نیستند.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 416/5 و 417، به نقل از ابی مخنف از حارث بن حصیرة از عبدالله بن شریک عامری که از اصحاب امام سجاد علیه السلام بود و احتمالاً این خبر را از آن حضرت نقل کرده است و شیخ مفید تنها تقاضای مهلت امام علیه السلام برای نماز و دعا را همراه با اندکی تغییر ذکر کرده است، رک: ارشاد 90/2 و 91.

<sup>3</sup> - تاریخ طبری، 417/5 و 418، به نقل از ابی مخنف از حارث بن حصیرة از عبدالله بن شریک عامری و ارشاد شیخ مفید، 91/2، با کمی تغییر.

### اتمام حجت سیدالشهدا علیه السلام یاران

علی بن حسین علیه السلام می فرماید: بعد از اینکه عمر بن سعد برگشت، دم غروب بود که حسین یارانش را جمع کرد، من مریض بودم خودم را نزدیک حسین رساندم تا سخنانش را بشنوم، شنیدم پدرم به یارانش می گفت: ستایش می کنم به بهترین ستایش خدایی را که برتر و بلند مرتبه است و در راحتی و سختی او را سپاس می گویم، خدایا تو را سپاس می گویم از آنکه ما را با نبوت فرستادن پیامبرت گرامی داشته‌ای و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین فقیه و دانا نموده‌ای و گوشه‌ها و چشمها و قلبها را برای ما قرار داده و ما را از مشرکین قرار نداده‌ای.

من یارانی برتر و بهتر از یاران خویش، و اهل بیت نیکوکارتر و پرهیزکارتر از اهل بیت خود نمی شناسم، خداوند به همه شما جزای خیر عطا کند.

آگاه باشید، گمان می کنم فردا روز برخورد ما با این دشمنان است. آگاه باشید، نظرم اینست که شما همگی با آزادی بروید. از ناحیه من عهدی بر گردن شما نیست. شما را تاریکی شب از دید دشمن می پوشاند، آن را مرکب خود قرار دهید و بروید.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 4185، به نقل از حارث بن حصیره از عبدالله بن شریک عامری از علی بن حسین علیه السلام و ارشاد، 912، با کمی تغییر و مقاتل

هر مردی از شما دست یکی از مردان اهل بیت را بگیرد، و در آبادیها و شهرهایتان پراکنده شوید، تا اینکه خداوند گشایشی ایجاد کند. این قوم سپاه عمر بن سعد مرا می طلبند، و اگر به من دست یابند از تعقیب دیگران صرف نظر می کنند.<sup>1</sup>

#### عکس العمل بنی هاشم: حضرت عباس و فرزندان عقیل

ابتدا عباس بن علی علیه السلام سخن را آغاز کرد و گفت: چرا این کار را بکنیم؟ آیا برای اینکه بعد از تو باقی بمانیم؟! خدا هرگز چنین روزی را نیاورد! بعد برادران و فرزندان حسین علیه السلام و فرزندان برادرش حسن علیه السلام و دو پسر عبدالله بن جعفر محمد و عبدالله به همین نحو یا مانند آن سخن گفتند. آنگاه حسین علیه السلام فرمود: ای فرزندان عقیل! کشته شدن مسلمن برایتان کافیست، شما دیگر نمانید بروید، من به شما اجازه داده‌ام!

فرزندان عقیل گفتند: اگر ما برویم مردم چه خواهند گفت؟ می گویند ما بزرگ و آقایمان و فرزندان عمویمان، آنهم فرزندان بهترین عموهایمان را رها کرده‌ایم، در حالی که

---

الطالبیین، 74، به نقل از ابی مخنف از عبدالرحمن بن جندب از عقبه بن سمعان، همراه با تغییر و حذف.

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 4195، به نقل از ابی مخنف از عبدالله بن عاصم فائشی از ضحاک بن عبدالله مشرقی.

حتی یک تیر هم به دفاع از آنها پرتاب نکرده و یک نیزه در کنارشان نیفکنده و یک شمشیر هم برای حمایت از آنان فرود نیاورده‌ایم، اصلاً ندانسته‌ایم چه کرده‌اند و چه شده‌اند نه بخدا قسم چنین نخواهیم کرد! و جان‌ها و اموال خاندانمان را فدایت خواهیم نمود. و در کنار شما خواهیم جنگید تا به جایگاه ورود شما وارد شویم! خدا زندگی بعد از شما را زشت و گریه گرداند!<sup>1</sup>

**عکس‌العمل سایر اصحاب: سخن مسلم بن عوسجه، سعید بن عبدالله و زهیر بن**

**قین**

مسلم بن عوسجه اُسدی برخاست و گفت: اگر ما شما را رها کنیم در مورد اداء حق شما چه عذری پیش خدا بیاوریم؟ قسم بخدا! اگر نیزه‌ام در سینه‌شان بشکند و با شمشیرم آنقدر آنها را بزنم که دسته شمشیر از دستم رها شود، از شما جدا نخواهم شد.

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 419/5، ادامه خیر ضحاک بن عبدالله مشرقی و ارشاد شیخ مفید، 912 و 92، با کمی تغییر و جابجایی و ابوالفرج سخنان فرزندان عقیل را با کمی تغییر از زبان همه بنی‌هاشم یعنی حضرت عباس و برادرانش و علی بن الحسین و فرزندان عقیل نقل نموده است، رك: مقاتل الطالبيين، 74 و 75، به نقل از ابی مخنف.



اگر سلاخی با من نباشد تا با آن با آنها بجنگم پیش  
روی شما به سویشان سنگ پرتاب خواهم کرد تا با شما بمیرم!  
سعید بن عبدالله حنفی گفت: قسم بخدا، تو را رها  
نخواهم کرد تا خدا بداند که ما در زمان غیبت رسول الله صلی الله علیه و آله  
از شما محافظت کرده ایم، والله اگر بدانم کشته می شوم سپس  
زنده گردیده زنده سوزانده می شوم و سپس تکه تکه می  
گردم و این عمل هفتاد بار با من انجام می شود از شما جدا  
نمی شوم تا در کنار شما با مرگم خدا را ملاقات کنم، چگونه  
چنین نکنم در حالی که این کشته شدن بیش از یکبار نیست  
ولی بزرگی و کرامتی را به دنبال دارد که هرگز از بین نخواهد  
رفت!

زُهِیر بن قَین گفت: والله دوست داشتم کشته می شدم،  
سپس دوباره زنده شده بعد کشته می شدم، تا جایی که هزار بار  
اینچنین کشته می شدم، تا خداوند بدین وسیله، کشته شدن را  
از شما و جوانان اهل بیت شما دور می گردانید!  
آنگاه جمعی از یارانش سخن گفتند، آنها گفتند: بخدا  
قسم از شما جدا نمی شویم، جانهایمان به فدایت، با گلوها و  
پیشانیها و دستهایمان شما را حفظ می کنیم، اگر کشته شویم  
به عهدمان وفا کرده ایم و تکلیفی که بر گردن داشته ایم اداء  
نموده ایم.

سپس جمعی دیگر از یاران سخنانی گفتند که برخی از آنها با برخی دیگر شباهت داشت.<sup>1</sup>

#### وصیت و دلگیری حسین بن علی علیه السلام زینب کبری علیها السلام

علی بن حسین بن علی علیه السلام می فرماید: آن شبی که پدرم فردایش کشته شد نشسته بود و عمّه ام زینب نزد من بود و از من پرستاری می کرد، پدرم با یارانش در خیمه پدرم، از مافاصله گرفته بودند. برده ابوذر حُویّ نزد ایشان بود و شمشیرش را آماده و تیز می کرد، در این هنگام پدرم این اشعار را می خواند: که معنایش چنین است:

ای زمانه آف بر تو چه رفیقی هستی، چقدر صبح و شام  
رفیقان و طالبان در راهت کشته شده اند، روزگار قانع نمی  
شود کسی را بجای دیگری بگیرد. سرنوشت انسان بدست  
پروردگار بزرگوار است و هر زنده ای راه مرا خواهد رفت.

دو یا سه بار این ابیات را تکرار کرد تا اینکه من  
فهمیدم و متوجه شدم منظورش چیست، بغض گلویم را گرفت،  
ولی اشکم را نگه داشتم و ساکت شدم، اما فهمیدم بلا نازل  
شده است!

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 419/5 و 420 به نقل از ابی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحاک بن عبدالله مشرقی و ارشاد شیخ مفید، 92/2 و 93، همراه با اندکی تغییر در عبارات.

اما عمه‌ام نیز، آنچه را که من شنیده بودم شنید - ولی  
از آن رو که زن بود و زنان رقت قلب دارند و بی تاب می شوند -  
نتوانست خودش را کنترل کند در حالی که پیراهنش روی  
زمین کشیده می شد و رویش باز بود برخاست نزد حسین علیه السلام  
رفت، گفت: ای وای! ای کاش مرگ، زندگی را از من می گرفت،  
یک روز مادرم فاطمه مُرد، بعد پدرم علی، و بعد برادرم حسن،  
تنها تو مانده ای ای جانشین و باقیمانده گذشتگان!

حسین علیه السلام نگاهی به خواهر کرد و فرمود: خواهرم!  
شیطان، شکیبایی و بردباری ات را نگیرد.

عمه‌ام زینب گفت: پدر و مادرم بفدایت ای ابا عبدالله!  
آیا آماده شده ای تا کشته شوی؟ جانم به فدایت.

پدرم اندوهش را فرو نشاند و اشک از چشمانش جاری  
شد و این مثل عربی را به زبان جاری ساخت فرمود: که اگر  
شتر مرغ شی می شد به خواب می رفت! یعنی اگر مرا رها  
می کردند و متعرض نمی شدند بجای خود می ماندم و به اینجا  
نمی آمدم.

عمه‌ام زینب گفت: وای بر من! برخلاف میل خود  
کشته می شوی! اینکه بر من جگر خراشتر و سختتر است! آنگاه  
به صورت خویش سیلی زد، و دستش را به طرف گریبانش برده  
آن را پاره کرد و بیهوش بر زمین افتاد!

حسین علیه السلام بر بالینش رفت و بر صورتش آب ریخت<sup>1</sup> و به خواهرش فرمود: ای خواهرم! تقوای الهی را پیشه کن و بواسطه دلگرمی هایی که خداوند به صابرین داده خویشتن داری نما، بدان که اهل زمین می میرند و اهل آسمان باقی نخواهند ماند، همه چیز نابود خواهد شد جز ذات خداوندی که زمین را با قدرتش خلق کرد و مخلوقات را برانگیخته و به سوی خود بازمی گرداند و او یکتا و واحد است، پدرم بهتر از من بود، مادرم بهتر از من بود و برادرم هم برتر از من بود. همه اینها به شهادت رسیدند، من و آنها و هر مسلمانی چون رسول خدا خواهند مُرد.

اباعبدالله با این جملات و مانند آن خواهر را تسلی داد و فرمود: ای خواهرم! تو را قسم می دهم و شما به قسم من وفادار باش. وقتی که از دنیا رفتم برای من گریبانست را پاره نکن، به خاطر من صورتت را نخراش، و آه و واویلا نکن. سپس پدرم، عمه ام زینب را آورد و کنار من نشاند.<sup>2</sup>

---

<sup>1</sup> - شاید از باقیمانده آب هائی بوده که شب هفتم آورده بوده اند.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 420۱5 و 421، به نقل از حرث بن کعب و ابوضحاک و ارشاد شیخ مفید، 93۱2 و 94، همراه با اندکی تغییر در عبارات و ابوالفرج بخش اول این خبر را از اشعار امام علیه السلام تا بیهوش شدن حضرت زینب س با کمی تغییر نقل نموده است، رک: مقاتل الطالبيين، 75، به نقل از ابی مخنف از حرث بن کعب از علی بن الحسین علیه السلام.

### تدلییری برای حفاظت از خیم

آنگاه حسین علیه السلام نزد اصحابش رفت و به آنها دستور داد برخی از خیمه‌ها را به برخی دیگر نزدیک کنند، به طوری که طناب‌های خیمه‌ها را تودرتو قرار دهند، و خودشان بین خیمه‌ها مستقر شوند، و تنها یک طرف را برای آمدن دشمن آزاد بگذارند تا فقط از آن یکسو با دشمن بجنگند و سایر راههایی را که به خیمه‌گاه منتهی می‌شود مسدود نمایند.<sup>1</sup>

و حسین علیه السلام برای جایی پشت خیمه‌ها که مانند جوی آب‌گود بود، نی و هیزم آورد، ابتدا ساعتی از شب را به کندن آن گودال پرداختند و آن را مثل خندقی درآوردند بعد هیزم و نی‌ها را در آن ریختند و گفتند: وقتی بر ما حمله کردند و با ما جنگیدند در خندق آتش می‌افروزیم تا از پشت به ما حمله نشود و تنها از یک سو با آنها سپاه دشمن مواجه شویم.<sup>2</sup>

### عبادت و استغفر

وقتی که آسمان بر حسین و اصحابش تاریک شد تمام شب را بیدار بوده نماز می‌خواندند و استغفار می‌کردند، دعا می‌خواندند و به درگاه الهی تضرع می‌نمودند.

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 421\5، همان خیر و ارشاد، 94\2.

<sup>2</sup>- تاریخ طبری، 422\5، به نقل از ابی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحاک بن عبدالله مشرقی.

### مجادله بربر با مأمورین ابن سعد

ضحاک بن عبدالله مشرقی همدانی کسی که از اصحاب حسین علیه السلام بود ولی روز عاشورا از کشته شدن نجات پیدا کرد می گوید:

آن شب گروهی از سواران دشمن از کنار ما می گذشتند و ما را زیر نظر داشتند، و حسین علیه السلام در حال قرائت این آیه شریفه بود:

«وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَلْمَانُمُ لِيَوْمِهِمْ،  
إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيَازِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ، مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ  
الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ...»<sup>1</sup>  
«هرگز کسانی که کافر شدند مپندارند مهلتی که به آنان می دهیم به سودشان است، تنها از آن به آنها مهلت می دهیم تا بر گناهانشان بیفزایند و عذاب خفت باری در پی دارند. خداوند نمی خواهد مؤمنین را به حالی که شما دارید رها کند، تا بدینوسیله پاک را از پلید جدا سازد.»

مردی از سوارانی که ما را زیر نظر داشتند، این آیه را شنید، لذا گفت: قسم بخدای کعبه ما همان پاکانی هستیم که از شما جدا شده ایم! ضحاک می گوید: من متوجه حرفش شدم و به بربر بن حُضیر همدانی گفتم: می دانی او کیست؟ گفت: نه!

---

<sup>1</sup> - آل عمران \ 179 - 178.

گفتم: او أبو حرب سُبَیعی هَمْدانی عبدالله بن شهر است، فردی  
دلک‌منش و هرزه و بی‌کاره است، در عین حال مردی بزرگ و  
شجاع و دلیر است، گویا سعید بن قیس او را به خاطر جنایتی  
حبس کرده بود.

بُریر بن خُصیر به او گفت: ای فاسق! آیا خداوند تو را  
جزو پاکان قرار داده است؟!

ابو حرب در پاسخ گفت: تو کیستی؟

گفت: من بُریر بن خُصیر هستم.

ابو حرب گفت: اِنَّالله ما از خدائیم و به او برمی‌گردیم  
تحمّش برایم سخت است، والله هلاک شدی! بُریر، والله به  
هلاکت رسیدی!

بُریر گفت: ای اُبَاحرب! آیا از تو می‌آید که با این  
گناهان بزرگت به درگاه خدا توبه کنی؟! قسم بخدا ما همان  
پاکان هستیم ولی شما همان افراد پلید هستید!

أبو حرب با حالت مسخره گفت: و من جزو شهادت  
دهندگان صدق گفتارت هستم! ضحاک بن عبدالله می‌گوید به  
أبو حرب گفتم: وای به حالت! معرفتت سودی به حالت نداشت؟!  
أبو حرب گفت: فدایت شوم،...

بریر گفت: خدا فکرت را زشت گرداند، همواره تو سفیه و نادان هستی! او نیز روی برتافت و رفت.<sup>1</sup>

#### مناجات سیدالشهدا، سحر صبح عاشورا

وقتی لشگر عمر سعد صبحگاه سراغ حسین علیه السلام آمدند، حسین علیه السلام دو دست خویش را بلند کرد و عرض نمود:

«خدایا! تو در هر سختی و اندوهی مورد اطمینان من و در هر گرفتاری امیدم هستی، و در هر مسئله‌ای که برایم رخ می‌دهد اطمینان‌بخش و مددکارم می‌باشی، چه غمها که بواسطه آن دلها به ضعف می‌گرایید و چاره‌اش به کاستی می‌رفت، و در آن دوست مرا رها می‌کرد و دشمن از آن مسرور می‌شد ولی هنگامی که آن را نزد تو می‌آوردم و از آن بدرگاہت شِکوه می‌کردم و چاره‌اش را از غیر تو نمی‌جُستم، آن را می‌گشودی و می‌زدودی، تو ولیّ هر نعمت و صاحب هر نیکی و غایت هر خواسته‌ای.»<sup>2</sup>

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 421/5، به نقل از ابی‌مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحاک بن عبدالله مشرقی و ارشاد، 94/2 و 95، همراه با کمی تغییر و حذف.

<sup>2</sup>- تاریخ طبری، 423/5، به نقل از ابی‌مخنف از برخی از اصحابش از ابی‌خالد کاهلی و شیخ مفید این خبر را از امام علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌کند و نامی از ابوخالد کاهلی نمی‌آورد و از آنجا که ابوخالد از یاران امام سجاد علیه السلام بوده است احتمالاً بهمین خاطر شیخ یکباره خبر را از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است. رک: ارشاد، 96/2.



### پاسخ ای عبدالله سیه جسارت شمر

ضحاک بن عبدالله مَشْرِقی همدانی می گوید: هنگامی که سپاه کوفه به طرف ما آمدند و نگاهشان به آتشی که در نی و هیزم شعله ور بود افتاد - آتشی که ما برای اینکه آنها از پشت به ما حمله نکنند برافروخته بودیم - مردی از آنها با تجهیزات کامل در حالی که اسبش را می راند به سوی ما آمد، بی آنکه سخنی با ما بگوید از کنار خیمه های ما گذر کرد و به خیمه هایمان نگریست؛ ولی چیزی جز هیزمی که آتش در آن شعله می کشید مشاهده نکرد، از این رو برگشت و با صدای بلند گفت: ای حسین! عجله کرده ای پیش از آتش روز قیامت آتش دنیا را برگزیده ای!

حسین علیه السلام فرمود: این کیست؟ گویا شمر بن ذی الجوشن است؟!

گفتند: بله خدا سلامتت بدارد، خودش است.

حسین علیه السلام فرمود: ای پسر زن بُرچران! تو سزاوار سُرخ شدن در آتش هستی!

در این میان مسلم بن عوسجه گفت: ای پسر رسول خدا! فدایت شوم، با تیر او را زنم؟ می توانم او را بزَنم، تیرم به خطا نمی رود، آن فاسق از بزرگترین زورگویان است.

حسین علیه السلام فرمود: تیر نزن، من دوست ندارم آغازگر جنگ باشم.<sup>1</sup>

### اولین خطبه امام سیدر برابر سپاه کوفه

وقتی سپاه دشمن به حسین علیه السلام نزدیک شدند او مرکبش را خواست و سوارش شد، و با صدای بلند به طوری که اکثر مردم می شنیدند فرمود: «ای مردم! سخنم را گوش دهید، در جنگ با من عجله نکنید، بگذارید شما را بدانچه حق شما بر گردن من است و باید آن را به شما بگویم موعظه کنم. بگذارید تا عذرم را در آمدنم به نزد شما بگویم، اگر عذرم را پذیرفتید و سخنم را تصدیق کردید و به من انصاف دادید، سعادت مند خواهید شد و وجهی برای جنگ با من نخواهید یافت، و اگر عذرم را نپذیرفتید و انصاف به خرج ندادید:

«فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ  
عَمَةً ثُمَّ افْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُون»<sup>2</sup> «إِنَّ وِليَّ اللّٰهَ الَّذِي نَزَلَ  
الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»<sup>3</sup>

«شما و شریکانتان کارتان را هماهنگ و عزمتان را جزم کنید، سپس در کارتان پرده پوشی نکنید آنگاه کارم را تمام کرده

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 423\5، به نقل از ابی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحاکمشرقی و ارشاد، 95\2، با کمی تغییر در الفاظ و عبارات.

<sup>2</sup> - یونس \ 71.

<sup>3</sup> - اعراف \ 196.

مهلت‌م ندهید.» «سرور من خدایی است که کتاب قرآن را نازل نموده و نیکوکاران را دوست می‌دارد.»

وقتی خواهران حسین علیه السلام این سخن را شنیدند فریاد کشیدند و گریستند، دختران او نیز گریه کردند و صداهایشان بلند شد، حسین علیه السلام برادرش عباس بن علی و فرزندش علی را نزد آنها فرستاد و به آن دو فرمود: آنها را ساکت کنید که از این پس گریه‌های زیادی در پیش دارند.

هنگامی که زنها ساکت شدند، حسین علیه السلام حمد و ثنای الهی را گفت و خدا را بدانچه شایسته اوست یاد کرده و بر محمد صلی الله علیه و آله و بر ملائکه و انبیا درود فرستاد راوی این روایت می‌گوید: بخدا قسم نه قبل و نه بعد از آن روز نشنیدم گوینده‌ای، منطقی‌ر سائر از حسین علیه السلام داشته باشد.

آنگاه حسین علیه السلام در ادامه خطبه‌اش فرمود: اما بعد، به نسبم توجه کنید ببینید من کیستم؟! بعد به نفوس خودتان رجوع کرده و آن را نکوهش کنید، تأمل کنید که آیا کشتن و هتک حرمت من برایتان حلال است؟!

مگر من پسر دختر پیامبرتان صلی الله علیه و آله، و پسر وصی و پسرعمویش و جزو اولین ایمان‌آوردندگان به خدا و تصدیق‌کننده رسولش در آنچه که از طرف پروردگارش آورده، نیستم؟! آیا حمزه سیدالشهداء عموی پدرم نیست؟! آیا جعفر طیار شهیدی که دو بال دارد عمویم نیست؟! مگر این قول

شایع به گوش شما نرسیده که رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد من و برادرم فرموده: «ایندو دو سرور جوانان اهل بهشتند»؟! آنچه می گویم حق است اگر مرا تصدیق می کنید، بدانید قسم بخدا از زمانی که فهمیدم خداوند بر دروغگو غضب می کند و کسی که دروغ می گوید زیان می بیند قصد دروغ نکرده ام.

و اگر مرا تکذیب می کنید در میانتان کسانی هستند که اگر در این مورد یعنی حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها سؤال کنید به شما خبر خواهند داد که این حدیث صحیح است، اگر از جابر بن عبدالله انصاری یا ابوسعید خدری، یا سهل بن سعد ساعدی، یا زید بن أرقم، یا انس بن مالک سؤال کنید به شما خبر خواهند داد که این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله در شأن من و برادرم شنیده اند، آیا همین سخن، شما را از ریختن خون من منع نمی کند؟!

در این میان شمر بن ذی الجوشن گفت: هر کس آنچه را که او می گوید باور کند، معلوم می شود خدا را با دو دلی می پرستد.<sup>1</sup>

حبیب بن مظاهر به شمر گفت: به خدا قسم به نظر من تو در هفتاد جای دینت بر لب پرتگاه قرار داری در دین تو هفتاد نوع شک و شبهه وجود دارد، آی من گواهی می دهم شما

---

<sup>1</sup> - اشاره به مفهوم آیه 11 سوره 22 دارد.

راست می‌گویی و آنچه را که حسین علیه السلام می‌گوید نمی‌فهمی، خداوند بر قلب تو مهر زده است!

آنگاه حسین علیه السلام به لشکر عمر بن سعد فرمود: اگر تاکنون در این کلام رسول خدا صلى الله عليه وآله در حق من شک داشتید آیا در این سخنانی که اکنون می‌گویم نیز شک دارید؟ مگر نه این است که من پسر دختر پیامبرتان هستم؟ والله اگر به مشرق و مغرب عالم بروید چه در میان خودتان و چه در بین دیگران پسر دختر پیامبری غیر از من نخواهید یافت، تنها من پسر دختر پیامبرتان هستم. به من بگوئید آیا خون کشته هایتان را که من کشته‌ام از من می‌طلبید؟ یا مالی را که از بین برده‌ام از من می‌خواهید؟ یا در پی قصاص زخمی هستید که بر کسی از شما وارد ساخته‌ام؟<sup>1</sup> سکوت مردم را فرا گرفت هیچ سخنی در جواب حسین علیه السلام نمی‌گفتند...

سپس حسین علیه السلام فریاد زد: آی شَیْب بن رِبعی، آی حِجَّار بن أَبَجْر، آی قیس بن أَشْعَث، آی یزید بن حارث، مگر شما برایم نوشته بودید: میوه‌ها رسیده، باغها سرسبز شده و نهرها لبریز گردیده، اگر بیایی بر سپاهی که برایت آماده شده، وارد خواهی شد، بیا؟!

---

<sup>1</sup> - این جملات حضرت استقهام انکاری است یعنی حضرت می‌خواهد بفرماید من که کسی از شما را نکشته‌ام، مالی از شما را غصب نکرده‌ام و یا زخمی به شما وارد نکرده‌ام پس چرا با من می‌جنگید؟

ولی آنها در پاسخ امام حسین علیه السلام گفتند: ما چنین کاری نکرده ایم!

حضرت با تعجب فرمود: نه والله شما بودید که این عمل را انجام داده اید. سپس فرمود: آی مردم! اگر مرا نمی خواهید، رهایم کنید تا به محل امنی<sup>1</sup> بر روی زمین برگردم!

قیس بن اشعث گفت: آیا تحت فرمان پسرعموهایت در نمی آیی؟! آنها رفتاری جز آنچه شما دوست داری نشان نخواهند داد و از آنها آزاری به تو نخواهید رسید!

حسین علیه السلام فرمود: تو برادر برادرت محمد بن اشعث هستی! می خواهی بنی هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل را از شما بطلبند؟!<sup>2</sup>

نه والله من مانند فرد ذلیل، دست در دستشان نخواهم گذارد، و همچون غلام و برده فرمانبردارشان نخواهم شد!

حسین علیه السلام در ادامه فرمود: بندگان خدا! «إِنِّي عُزْتُ بِرَبِّي وَ»

1- طبعاً منظور سیدالشهداء از این فرموده مدینه بوده است چرا که مأمّن و خانه و کاشانه اولیه او مدینه بوده است.

2- مفهوم این فرموده سیدالشهداء علیه السلام این بود که: بنی هاشم به خاطر شرکت برادرت محمد بن اشعث در قتل مسلم بن عقیل منتظرند انتقام خویش را از شما بگیرند حالا شما می خواهی با این حرفهایت مرا فریفته، و ادار به تسلیم کنی و بعد مثل مسلم بن عقیل به کشتن بدهی و در نتیجه موجب شوی تا بنی هاشم علاوه بر انتقام خون مسلم بن عقیل، خون مرا هم از شما بطلبند؟!

رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونَ»<sup>1</sup> «أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ  
لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ»<sup>2</sup>

«از شر اینکه مرا سنگسار کنند به پروردگار خود و شما  
پناه می برم.» «از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد  
به پروردگار خویش و پروردگار شما پناه می برم.»

سپس برگشت و شترش را خوابانید و به عَقْبَةُ بن  
سَمْعَانَ دستور داد تا شترش را مهار کند و او شتر را مهار کرد.<sup>3</sup>

### خطبه زُهَیْر بن قَیْن

آنگاه زُهَیْر بن قَیْن بر اسبی که دُمی پُر مو داشت سوار  
شد و سر تا پا مسلح، بیرون آمد و گفت: ای مردم کوفه! شما را  
به عذاب خدا هُشدار می دهم. وظیفه مسلمان این است که  
خیرخواه برادر مسلمانش باشد. تا زمانی که بین ما و شما  
شمشیر حاکم نشود، با هم برادریم، دین واحد داشته، امت  
واحدی به حساب می آئیم. لذا سزاوار پند و اندرز ما هستید ولی

1- دخان \ 20.

2- مؤمن \ 27.

3- تاریخ طبری، 424/5 تا 426، به نقل از ابی مخنف از عبدالله بن عاصم  
از ضحاک مشرقی و ارشاد شیخ مفید، 97/2 و 98، با اندکی تغییر در  
الفاظ و عبارات، و سبط بن جوزی خطبه امام علیه السلام را از آنجا که فرمود:  
رسول خدا صلی الله علیه و آله بدر مورد من و برادرم فرمود: ایندو آقای جوانان بهشت  
هستند تا کلام شمر بن ذی الجوشن لعنة الله با کمی تفاوت و بطور مختصر  
نقل کرده است، رک: تذکرة الخواص، ص 252، به نقل از هشام بن محمد  
راوی مقتل ابی مخنف.

زمانی که شمشیر به میان آمد این ارتباط قطع می‌شود، ما امتی و شما امتی دیگر خواهید شد.

خداوند، ما و شما را بوسیله فرزندان پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله آزموده است، تا ببیند ما و شما با آنان چگونه معامله می‌کنیم، ما شما را به یاری آنها و جدایی از این طغیانگر عبیدالله بن زیاد دعوت می‌کنیم، شما از آن دو عبیدالله و پدرش زیاد در تمام دوران سلطنت‌شان غیر از بدی ندیده‌اید آنهاچشم‌هایتان را از کاسه بیرون می‌آوردند، دستها و پاهایتان را می‌بریدند، شما را شکنجه می‌کردند و بر تنه درخت خرما می‌آویختند، بزرگواران و قاریان قرآنتان مثل حُجر بن عدی و یارانش، هانی بن عروه و امثالش را می‌کشند.

در این هنگام سپاهیان دشمن وی را دشنام دادند و از عبیدالله بن زیاد سپاس‌گذاری کرده و برایش دعا نمودند، گفتند: بخدا قسم تا زمانی که دوست تو و همراهانش را به قتل نرسانیم یا وی را با یارانش در حال تسلیم نزد عبیدالله نبریم دست برنخواهیم داشت!

زُهیر گفت: بندگان خدا! فرزند فاطمه رضوان الله علیها به دوست داشتن و کمک سزاوارتر از پسر سُمیّه است،<sup>1</sup> اگر

---

<sup>1</sup> - سُمیّه کنیز زانیه‌ای بود که در جاهلیت پرچی نشانه فحشا بر سر خانه خویش نصب می‌کرد و زیاد زنازاده‌ای بود که از او متولد شده است.



یاریشان نمی‌کنید پناه بر خدا از اینکه آنها را به قتل برسانید، این مرد حسین علیه السلام را با پسرعمویش یزید بن معاویه آزاد بگذارید، در کار او و یزید دخالت نکنید قسم بجانم اگر حسین را هم به قتل نرسانید، یزید از شما راضی خواهد شد، و به همین اندازه که از او اطاعت کردید و دست از یاری حسین برداشتید و خود را برای جنگ با حسین آماده کرده‌اید اکتفا خواهد نمود. در این هنگام شمر بن ذی الجوشن به طرف زُهِیر تیری انداخت و گفت: ساکت باش، خدا صدایت را خفه کند. با کثرت کلامت ما را خسته کرده‌ای.

زُهِیر در پاسخش گفت: ای پسر کسی که بر پاشنه‌های پایش ادرار می‌کرد! من با تو سخن نمی‌گویم. بی‌تردید تو یک حیوانی! بخدا قسم گمان نمی‌کنم دو آیه از کتاب خدا را بدرستی بدانی! عذاب سخت و خواری و خفت روز قیامت بر تو بشارت باد!

شمر گفت: خداوند تو و رفیقت (منظور حسین علیه السلام) را همین الآن به قتل خواهد رساند!

زُهِیر گفت: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی! والله مردن در کنار او حسین علیه السلام نزد من از حیات جاودانه در کنار شما محبوب‌تر است.

آنگاه زُهِیر رو به مردم کرد و با صدای بلند گفت: بندگان خدا! این مرد بد اخلاق و تندخو و امثالش شما را در دینتان

فریب ندهند، والله شفاعت محمد صلی الله علیه و آله شامل حال آنها  
 که خون فرزندان و خاندان پیامبر را ریخته‌اند و کسانی را که  
 به این خاندان یاری رسانده و از حریم آنها دفاع کردند را کشته  
 اند، نخواهد شد. در این هنگام مردی زُهی را صدا زد و گفت:  
 ابا عبدالله به شما می‌گوید: بیا، قسم بجانم همانگونه که مؤمن  
 آل فرعون قوم خویش را نصیحت کرده و به خوبی از آنان  
 دعوت نمود، شما هم آنها را نصیحت کرده و بخوبی از آنان  
 دعوت نموده‌ای، اگر نصیحت و ابلاغ، نفعی برساند!<sup>1</sup>

### توبه خُربن یزید ریاحی

وقتی عمر بن سعد قصد حمله کرد، خُربن یزید به او  
 گفت: خدا سلامتت بدارد! می‌خواهی با این مرد بجنگی؟  
 عمر گفت: والله جنگی که حداقل در آن سرها جدا  
 گردیده، دست‌ها بیفتند!  
 حرّ گفت: آیا هیچیک از پیشنهادهایی که حسین علیه السلام  
 عرضه کرده شما را راضی نمی‌کند؟  
 عمر بن سعد گفت: چرا والله اگر کار به دست من بود  
 می‌پذیرفتم، ولی امیر تو عبیدالله نپذیرفت.

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 426/5 و 427، به نقل از ابی مخنف از حنظله بن اسعد  
 شبامی از مردمی از قومه به نام کنیر بن عبدالله شعبی، که شاهد قتل امام  
 حسین علیه السلام بود.

بعد از این گفتگو حُرّ به گوشه‌ای از لشکر رفت، مردی از قومش هم با او بود که قره بن قیس نام داشت. حرّ گفت: ای قره! آیا امروز اسبت را آب داده‌ای؟ قره گفت: نه، حرّ گفت: آیا می‌خواهی سیرابش کنی؟

قره می‌گوید: والله گمان کردم او قصد دارد از لشکر دور شود و در جنگ شرکت نکند، ولی نمی‌خواهد من این صحنه را مشاهده کرده و بر علیه او به بالا گزارش بدهم، من در جواب سؤالش به او گفتم: نه آبش نداده‌ام، می‌روم تا آبش بدهم. در نتیجه از کنار او جدا شدم، ولی بخدا قسم اگر او بمن می‌گفت چه قصدی دارد با وی نزد حسین علیه السلام می‌رفتم.

حرّ اندک‌اندک به حسین علیه السلام نزدیک می‌شد. مردی از قوم حرّ که مهاجر بن اوس نام داشت به وی گفت: پسر یزید! چه قصدی داری؟ آیا می‌خواهی حمله بکنی؟ حرّ ساکت ماند و حالتی شبیه به تب و لرز بر او عارض شد.

مهاجر گفت: پسر یزید! والله حالت تو آدم را به شک می‌اندازد. بخدا هرگز تو را در جایی با این وضعی که الآن می‌بینم مشاهده نکرده‌ام، آیا می‌خواهی حمله بکنی؟ اگر به من گفته می‌شد شجاعترین مرد از اهالی کوفه کیست؟ از شما تجاوز نکرده دیگری را معرفی نمی‌کردم، حالا این چه حالی است که در شما می‌بینم!؟

حُرّ گفت: به خدا قسم من خودم را بین بهشت و جهنم مُخْتَر می‌بینم! والله چیزی را بجای بهشت بر نمی‌گزینم ولو اینکه قطعه‌قطعه گردیده و آتش زده شوم! سپس به اسبش لگدی زد و به حسین علیه السلام ملحق شد و به آن حضرت گفت: ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! من همان مصاحبی هستم که مانع از بازگشت تان شده‌ام و در راه، شما را همراهی کرده زیر نظر گرفته‌ام و سرانجام در این مکان شما را وادار به توقف کرده‌ام. قسم به خدایی که هیچ معبودی غیر از او نیست هرگز گمان نمی‌کردم این قوم یعنی سپاه عمر سعد پیشنهادی را که به آنان ارائه می‌دهی رد کرده و بدان ترتیب اثر نخواهند داد. با خودم گفتم: باکی نیست در پاره‌ای از امور از اینها سپاه عبیدالله اطاعت می‌کنم، تا تصور نکنند من از فرمان آنان سرپیچی کرده‌ام، بعد آنها پیشنهادهایی را که حسین بدان‌ها ارائه می‌دهد می‌پذیرند.

بخدا اگر گمان می‌کردم آنها پیشنهادهای شما را نمی‌پذیرند چنین کاری را مرتکب نمی‌شده‌ام، در بین راه مانع بازگشت شما نمی‌شدم و دست از تعقیب تان می‌کشیدم و شما را در اینجا وادار به توقف نمی‌کردم. اکنون در حالی که به خاطر عمل خویش از درگاه پروردگار آمرزش می‌طلبم و می‌خواهم با جانم شما را یاری کنم تا پیش رویتان بمیرم، نزد شما آمده‌ام، آیا این را به عنوان توبه‌ام می‌پذیری؟!

امام علیه السلام فرمود: بله، خدا توبهات را بپذیرد و تو را  
بخشد، نام تو چیست؟<sup>1</sup>

حرّ گفت: من حُرّ بن یزید هستم!

فرمود: همانگونه که مادرت تو را نامیده تو آزاده‌ای، به  
امید خدا در دنیا و آخرت آزاده باشی از اسب پائین بیا.  
حرّ گفت: سواره‌ام برایتان بهتر از پیاده‌ام می‌باشد،  
ساعتی بر روی اسب با آنها می‌جنگم و آخر کار بالاخره فرود  
می‌آیم!

حسین علیه السلام فرمود: آنچه به نظرت می‌رسد انجام بده.<sup>2</sup>

**خطبه حُرّ بن یزید ریاحی**

حرّ پس از کسب اجازه از امام علیه السلام روبروی یاران خودش  
یعنی آن هزار نفری که در لشکر عمر بن سعد تحت فرمانش  
بودند رفت و گفت: ای قوم! آیا هیچیک از پیشنهادهایی را که  
حسین به شما ارائه داده است نمی‌پذیرید؟ تا خداوند شما را از  
ابتلاء به جنگ و قتال با او مصون بدارد!  
مردم گفتند: این امیر ما، عمر بن سعد است با او  
صحبت کن.

---

<sup>1</sup> - گویا حرّ چون غرق در سلاح و زره و کلاه خود بوده و از شرم و حیا  
سر به زیر افکنده بود چندان شناخته نمی‌شده است از این رو حضرت از  
او پرسید نام شما چیست؟

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 427/5 و 428، به نقل از ابی‌جناب کلبی از عدی بن  
حرمله و ارشاد، 99/2 و 100، با کمی تغییر.

لذا سخنانی شبیه به آنچه سابقاً به عمر بن سعد و یاران تحت فرمانش گفته بود بار دیگر به عمر بن سعد گفت.

عمر بن سعد گفت: من تلاش و کوشش خود را کرده ام، اگر راهی برای پذیرش پیشنهاد حسین می یافتم می داده ام.

حرّ گفت: آی اهل کوفه! مرگ بر مادران شما! که حسین را دعوت کرده ولی وقتی نزدتان آمد او را تسلیم دشمن نموده اید! گمان می کردید جانتان را فدای او خواهید کرد! ولی بعد روبرویش ایستادید تا او را بکشید! به جانم چنگ زده گلویش را گرفته، از هر سو او را احاطه کرده اید. نگذاشتید در سرزمین پهناور خدا به جایی برود و با اهل بیتش در امان بماند، او همچون اسیری در دست های شما قرار گرفته است! نه قادر است نفعی به خود برساند و نه ضرری را از خویش دور کند. او و بچه ها و زنان و یارانش را از آشامیدن آب فراتی که یهود و مجوس و نصرانی آن را می نوشند و خوکها و سگهای عراق در آن تمرغ<sup>1</sup> می کنند، منع کرده اید.

اینک تشنگی آنها را از پای درآورده است، بعد از محمّد صلی الله علیه و آله با ذریّه اش چه بد رفتار کرده اید! اگر توبه نکنید و دست از کاری که در این روز و ساعت انجام می دهید برندارید، خدا به روز تشنگی سیرایتان نخواهد کرد.

---

<sup>1</sup> - تمرغ یعنی بردن آب در دهان و بیرون پاشیدن آن.

در این هنگام مردی از آنان به حرّ حمله برد و تیری به  
سویش پرتاب کرد و حرّ سخنانش را قطع کرد آنگاه نزد حسین  
علیه السلام بازگشت و جلوی آن حضرت ایستاد.<sup>1</sup>

### حمله اول

عَمْرُو بن حَجَّاج - فرمانده جناح راست سپاه عمر بن  
سعد - به طرف چپ حسین علیه السلام یورش آورد، وقتی نزدیک  
حسین علیه السلام رسید یاران حسین علیه السلام به روی زانو نشستند و نیزه  
ها را به طرف یاران عمرو نشانه گرفتند، سوارانشان در برابر نیزه  
ها پیش نیامدند و خواستند که برگردند، ولی یاران حسین علیه السلام  
با تیر آنها را زدند و برخی از مردانشان را به زمین انداخته و  
برخی دیگر را زخمی کردند.<sup>2</sup>

### نفرین ای عبدالله سر این حوزه

مردی از بنی تمیم که عبدالله بن حَوْزَه خوانده می شد  
پیش آمد و جلوی حسین علیه السلام ایستاد، و گفت: ای حسین! ای  
حسین!

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 428 و 429، ادامه خبر عدی بن حرملة و ارشاد  
100 و 101، با کمی تغییر در الفاظ و عبارات.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 430 و 431، ادامه خبر أبوجناب و ارشاد شیخ مفید، 102 و  
با اندکی تغییر در عبارات.

حسین علیه السلام فرمود: چه می خواهی؟

گفت: تو را به آتش مژده باد.

حسین علیه السلام فرمود: نه، من بر پروردگار مهربان و پیامبرش فیح و مطاع وارد خواهیم شد، سپس رو به یاران کرد و پرسید: این مرد کیست؟

یارانش به آن حضرت گفتند: این ابن حوزة است.

حضرت فرمود: پروردگارا او را از ما به سوی آتش جدا

کن.

ناگهان اسب ابن حوزة در میان چاله مضطرب شد و ابن حوزة در میان چاله افتاد، پایش به رکاب گیر کرد و سرش روی زمین قرار گرفت. اسب رَم کرده تاخت، او را با خود بُرد و سرش را به سنگ ها و درخت ها کوبید تا اینکه بالاخره مُرد!<sup>1</sup>

مسروق بن وائل می گوید: من در ابتدای سپاهی که به سوی حسین می رفت قرار داشتم با خود گفتم: ابتدای سپاه باشم تا که شاید سر حسین بدست من بیفتد و بدین وسیله منزلتی نزد عبیدالله بن زیاد کسب کنم! ولی وقتی به حسین رسیدیم مردی از میان سپاه که ابن حوزة خوانده می شد جلو رفت و گفت: آیا حسین در میان شماست؟

حسین علیه السلام سکوت کرد. بار دوم کلامش را تکرار کرد، ولی

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 430\5 و 431، به نقل از ابی مخنف از ابوجعفر حسین و ارشاد 102\2، همراه با اندکی تغییر.



دوباره حسین علیه السلام سکوت کرد. وقتی برای بار سوم سؤالش را تکرار نمود حسین علیه السلام فرمود: به او بگویید: بله، این حسین است، چه حاجتی داری؟

گفت: آی حسین! مژده باد تو را به آتش!  
فرمود: دروغ گفתי، من بر پروردگار بخشنده و پیامبری شفیع و مطاع وارد خواهم شد، تو کیستی؟  
گفت: ابن حوزة.

حسین علیه السلام دو دستش را بلند کرد بطوری که سفیدی لباس زیربغلش را دیدم آنگاه فرمود: خداوندا او را از ما جدا کن و به آتش بیفکن. ابن حوزة غضبناک گردید و رفت تا با اسب به سوی حسین علیه السلام حمله کند، ولی بین او و حسین علیه السلام آبراهه‌ای فاصله بود، و در حین حمله پایش به رکاب گیر کرد، اسب او را چرخاند و واژگون ساخت، بطوری که ساق و ران پایش قطع شد و یک طرف آن به رکاب اسب آویزان ماند.  
عبدالجبّار بن وائل حَضْرَمِیّ می گوید: مسروق برگشت و سپاه عُمَر بن سعد را از پشت سر ترک کرد، از او علت بازگشتش را پرسیدم، گفت: من از اهل این بیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی دیده‌ام که هرگز با آنها نمی‌جنگم.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 4315، به نقل از ابی‌مخنف از عطاء بن سائب از عبدالجبار بن وائل حَضْرَمِیّ از برادرش مسروق بن وائل.

### مباهله و شهادت بُریر

یزید بن مَعْقِل از لشکر عمر بن سعد، جلو آمد و گفت:  
آی بُریر بن حُضیر! می بینی خدا با تو چه کرده است؟! بُریر  
گفت: والله خدا برایم خیر و برای تو شر پیش آورده است! یزید  
بن مَعْقِل گفت: دروغ گفتی، پیش از این دروغگو نبودی! آیا  
یادت می آید زمانی را که - من و تو در محله بنی لُؤذان قدم  
می زدیم و تو می گفتی: عُثمان بن عَفَّان به نفس خویش ستم  
کرده و معاویه بن ابی سفیان گمراه و گمراه کننده است. و امام  
هدایتگر و بر حق، علی بن ابی طالب است؟!  
بُریر گفت: قبول دارم گواهی می دهم این دیدگاه و قول  
من است! یزید بن مَعْقِل گفت: من گواهی می دهم که تو جزو  
گمراهانی!

بُریر بن حُضیر گفت: آیا موافقی با هم مباهله کنیم و  
هر دو از خدا بخواهیم که دروغگو را لعنت کند، و آنکه بر باطل  
است کشته شود؟ بعد می آیم با تو مبارزه می کنم! تا ببینیم  
من دروغگو هستم یا شما یزید بن مَعْقِل پذیرفت هر دو به  
میدان آمدند دستهایشان را به سوی خدا بلند کرده از او  
خواستند تا دروغگو را لعنت کند و آنکه بر حق است اهل باطل  
را به قتل برساند.

بعد هر یک از آن دو روبروی دیگری قرار گرفت و  
ضرباتی را رد و بدل کردند. یزید بن معقل ضربه سبکی به بُریر  
بن

حضیر زد که هیچ ضرری به بُریر نرسانید، ولی بُریر بن  
 حُضیر ضربه‌ای به یزید زد که کلاهخودش را شکافت و به  
 مغزش رسید و مثل کسی که از جای مرتفعی به زیر می‌افتد به  
 زمین افتاد در حالی که شمشیر ابن حُضیر در سرش مانده بود  
 گویا این صحنه همین الان اتفاق افتاده است گویا همین الآن  
 می‌بینم که بُریر شمشیرِ فرو رفته در سر یزید را تکان می‌داد تا  
 از سرش بیرون بیاورد.

رضیّ بن مُنقذِ عُبَیدی از لشگر عمر بن سعد وقتی وضع  
 خَفَّتْ بار یزید بن مَعْقِل را دید به سوی بُریر بن حُضیر حمله  
 بُرد، و با بُریر گلاویز شد، آنها ساعتی با یکدیگر مبارزه کردند،  
 آنگاه بُریر روی سینه رضیّ نشست! در این هنگام رضیّ گفت:  
 مددکاران و دفاع‌کنندگان ما کجا هستند؟

در این حال کعب بن جابر از دی با نیزه به بُریر حمله  
 کرد و نیزه را در پشت بُریر فرو بُرد وقتی بُریر برخورد سرنیزه  
 کعب را احساس کرد بر روی بدن رضیّ بن منقذ عبیدی به زانو  
 نشست و بینی‌اش را با دندان فشرده و گوشه‌اش را کند، کعب  
 بن جابر با نیزه‌اش به بریر زده و او را از روی عبیدی به زمین  
 افکند بطوری که سر نیزه در پشت بریر فرو رفته بود، سپس به  
 سراغ بریر آمد و با شمشیرش به او ضربه زد و او را کشت.  
 رحمت خدا بر او باد.<sup>1</sup>

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 431 و 432، به نقل از ابی مخنف از یوسف بن یزید از  
 عفیف بن زهیر بن ابی اُخنس که از شهود قتل امام حسین علیه السلام بود.

عَمْرُو بن قَرْظَه انصاری از نزد حسین علیه السلام به میدان آمده در حالی که می گفت: گروه انصار می دانند که من با ضربه شمشیر خویش، ضربه جوانی که از دشمن روی گردان نیست، از حریم خانواده خویش حمایت خواهم کرد، و در رکاب حسین جگرگوشه و خانواده ام خواهم جنگید، مبارزه کرد و کشته شد رحمت خدا بر او باد.<sup>1</sup>

ولی برادرش علی بن قَرْظَه با عُمَر بن سعد بود، فریاد زد؛ ای حسین! ای کذابِ فرزند کذاب! برادرم را فریب دادی و به قتل رسانده ای؟!

حسین علیه السلام فرمود: خداوند برادرت را گمراه نکرده است، بلکه برادرت را هدایت و تو را گمراه نموده است!

علی بن قَرْظَه به امام علیه السلام گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را به قتل نرسانم و یا در جنگ با تو کشته نشوم! آنگاه بر امام علیه السلام حمله بُرد. در این هنگام نافع بن هِلَال مُرادِی متعرضش شد و با نیزه او را زد بطوری که وی را بر زمین افکند، ولی همراهانش او را حمل کرده از میدان بردند و نجات دادند.<sup>2</sup>

مردم بر هم می تاختند و با یکدیگر می جنگیدند و حرّ بن یزید ریاحی به سپاه عمر سعد حمله می کرد و به این گفته

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 434/5، از ابی مخنف از عبدالرحمن بن جندب.

<sup>2</sup>- تاریخ طبری، 434/5، به نقل از ثابت بن هبیره.

تَمَثَّلُ می جست: همچنان با گودی گلو و سینه اسبم به قلب  
لشگر می زرم تا اینکه جامه‌ای خونین بر تن کنم در حالی که  
گوشها و پیشانی اسبش ضربت خورده، و خونش جاری شده  
بود، یزید بن سفیان تمیمی می گفت: والله اگر ببینم حرّ بن  
یزید به میدان آمده او را از پشت با نیزه می زرم!  
حُصَيْن بن تمیم وقتی دید حرّ به میدان آمد به یزید  
بن سفیان گفت: این هم حرّ بن یزیدی که انتظارش را می  
کشیدی!

یزید بن سفیان گفت: بله، بعد به طرف حرّ رفت و  
گفت: ای حرّ بن یزید! آیا می خواهی مبارزه کنی؟!  
حرّ گفت: بله می خواهم، بعد در مقابلش قرار گرفت،  
گویا جان یزید بن سفیان در دست حرّ قرار گرفته بود. حرّ  
بدون درنگ به طرفش آمده او را کشت.<sup>1</sup>

نافع بن هِلَال مرادی جَمَلی در حال جنگ می گفت:  
من جَمَلی هستم من بر دین علی عليه السلام هستم.<sup>2</sup>

مردی که مُزاحم بن حُرَيْث خوانده می شد به طرف او  
آمد گفت: من بر دین عثمان هستم!  
نافع گفت: تو بر دین شیطان هستی! سپس به او حمله برد

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 434/5، به نقل از ابی مخنف از زهیر بن نضر بن صالح  
عبسی.

<sup>2</sup> - منشاء پیدایش و مفهوم اصطلاح دین علی و دین عثمان را پیشتر توضیح  
داده ایم.

و او را به قتل رسانید! اینجا بود که عمرو بن حجاج زبیدی فریاد کشید! آی احمق‌ها! می‌دانید با چه کسانی در حال جنگ هستید؟! آنها جنگجویان شهر هستند. قومی هستند که آرزوی مرگ می‌کنند، هیچیک از شما به تنهایی در مقابلشان ظاهر نشود، آنها اندکند و چیزی طول نمی‌کشد که از بین می‌روند، به طرفشان سنگ پرتاب کنید.

عمر بن سعد گفت: راست گفتمی، نظر شما درست است لذا به مردم دستور الزامی داد و گفت کسی از شما به تنهایی با آنها مبارزه نکند.<sup>1</sup>

#### شهادت مسلم بن عوسجه

هنگامی که عبدالرحمن بجلی و مسلم بن عبدالله ضَبَّابی از اصحاب عمرو بن حجاج، مسلم بن عوسجه را کشتند یاران عمرو بن حجاج فریاد زدند: مسلم بن عوسجه اَسدی را کشتیم! بعد عمرو بن حجاج و همراهانش برگشتند و گرد و غبار فرو نشست ناگاه اصحاب حسین علیه السلام دیدند مسلم بن عوسجه بر زمین افتاده است. حسین علیه السلام به طرف مسلم رفت او نفس‌های آخرش را می‌زد، فرمود: ای مسلم بن عوسجه پروردگارت تو را رحمت کند. «فمنهم من قضی نحبه و منهم من

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 435/5، به نقل از ابی مخنف از یحیی بن هانی بن عروه و ارشاد شیخ مفید، 103/2، با کمی تغییر.

بمنتظر و ما بدلوا تبدیلاً<sup>1</sup>»، «برخی از آنان به عهد خویش وفا کرده و برخی به انتظار شهادت نشست‌اند، و از عهد خویش دست برداشته‌اند»

حبیب بن مظاهر نزدیک مسلم آمد و گفت: از دست رفتن تو برایم سخت است ای مسلم، مژده باد تو را به بهشت. مسلم هم با صدای ضعیف گفت: خدا شما را به خیر بشارت بدهد.

حبیب گفت: من می‌دانم که همین الآن به شما می‌پیوندم و گرنه دوست داشتم هر کاری را که وصیت می‌کردی به خاطر پیوند خویشاوندی<sup>2</sup> و دیانتی که بین ماست برایت آنگونه که در خور شأن شماست انجام می‌دادم.

مسلم با دستش به حسین علیه السلام اشاره کرد و به حبیب گفت: من شما را به او وصیت می‌کنم تا در کنارش کشته شوی یعنی تا پای مرگ حسین را رها نکنی.

حبیب گفت: به پروردگار کعبه قسم این کار را انجام خواهم داد.

چیزی نگذشت که مسلم روی دستهای یاران حسین علیه السلام جان سپرد. خدا رحمتش کند.

کنیز مسلم فریاد کشید: وای ای فرزند عوسجه! وای ای آقای من!<sup>3</sup>

---

1- احزاب \ 23.

2- حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه هر دو از بنی اُسد بودند فلذا با یکدیگر قرابت و فامیلی داشتند.

3- تاریخ طبری، 435 و 436، ادامه خبر حسین بن عقبه مرادی، همراه با اندکی جابجایی و ارشاد، 103/2، 104، با کمی تغییر و حذف.

### یورش شمر برای آتش زدن خیمه‌ها

در بین حمله کنندگان یکبار هم شمر بن ذی الجوشن دست به حمله برد، او با نیزه‌اش به خیمه حسین علیه السلام ضربه‌ای زد و فریاد کشید: برایم آتش بیاورید تا این خیمه را بر آهلس آتش بزنم!

زنان فریاد کشیدند و از خیمه خارج شدند! حسین علیه السلام با دیدن این صحنه فریاد کشید: آی پسر ذی الجوشن! تو آتش می خواهی تا خانه‌ام را بر خاندانم به آتش بکشانی؟! خدا تو را با آتش بسوزاند!<sup>1</sup>

حمید بن مسلم از دی می گوید به شمر گفت: سبحان الله! این کار به صلاح تو نیست مگر می خواهی گناه خودت را دو برابر بکنی، هم با عذاب الهی آتش آنها را عذاب نمایی و هم بچه‌ها و زنها را به قتل برسانی! والله أمیرت، همین که مردها را بکشی، راضی می شود! دیگر لازم نیست خیمه‌ها را به آتش بکشی.

شَبَّث بن رَبِعی تمیمی آمد و گفت: ای شمر من نه سخنی بدتر از سخن تو و نه موضعگیری‌ای زشت‌تر از موضعگیری تو دیده‌ام. مگر تو آمدی زنها را بترسانی؟

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 438/5، ادامه خبر اُیوب بن مِشْرَح.



در این بین زُهیر بن قَین با ده نفر از یارانش بر شمر و یارانش حمله برد و آنان را از خیمه‌ها عقب راند و خطرشان را رفع نمود.

آنگاه لشکر همگی به طرف یاران حسین علیه السلام روی آوردند در این زمان اصحاب حسین علیه السلام یکی پس از دیگری کشته می شدند هرگاه یک یا دو نفر از آنها به قتل می رسیدند، کاستی شان آشکار می شد، ولی چون سپاه عمر بن سعد زیاد بودند کشته هایشان به چشم نمی آمدند.<sup>1</sup>

### آمدگی برای نماز ظهر

وقتی ابو ثمامه غمرو بن عبدالله صاعدی آن وضع را دید به حسین علیه السلام گفت: یا ابا عبدالله! جانم بفدایت، من می بینم اینها به شما نزدیک شده اند، نه والله، شما کشته نخواهی شد مگر اینکه این شاء الله من پیش رویتان به قتل برسم، اما دوست دارم زمانی که پروردگارم را ملاقات می کنم این نمازی را که وقتش نزدیک شده خوانده باشم.

حسین علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: نماز را یاد کردی، خدا شما را از نمازگزاران و یادکنندگان خویش قرار بدهد! آری،

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 438 و 439، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد.

الآن اول وقت نماز است. آنگاه فرمود: از آنها بخواهید دست نکه دارند تا ما نماز بخوانیم.

حُصین بن تمیم گفت: نمازتان قبول نمی شود!  
حبیب بن مُظاہر در پاسخش فرمود: آیا نمازِ خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله پذیرفته نمی شود و نماز تو قبول می شود، ای اُلاع؟!<sup>1</sup>

### شهادت حبیب بن مُظاہر

لذا حُصین بن تمیم تمیمی به طرف یاران حسین علیه السلام حمله کرد، و حبیب بن مُظاہر اُسدی برای جنگ با او بیرون رفت، ابتدا حبیب با شمشیر به صورت اسب حُصین کوفت و اسب یکباره دست هایش را بلند کرد و حُصین بزمین افتاد. یارانش آمدند او را بلند کردند و نجات دادند.

حبیب با زبان شعر گفت:

من حبیبم و پدرم مُظاہر است، اسب سوار جنگ و نبرد  
شعله ورم، شما در عِدّه و عُدّه فزونترید لیک ما از شما باوفاتر و  
پایدارتریم. ما برهانی برتر داشته حقانیت مان آشکارتر است، از  
شما باتقواتریم و عذری برای کسی باقی نگذاشته ایم.  
و باز به شعر می گفت:

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 439/5، ادامه خبر سلیمان بن ابی راشد.

سوگند می خورم اگر ما به تعداد شما یا نصف شما بودیم، گروه گروه پشت کرده می گریختند. ای بدترین قوم در حسب و نسب!

جنگ سختی کرد، مردی از بنی تمیم که بُدیل بن صُریم خوانده می شد، به طرفش حمله کرد و با نیزه به او زد که منجر به زمین افتادنش شد. حبیب رفت تا برخیزد که حُصین بن تمیمی با شمشیر بر سرش کوبید و حبیب بار دیگر به زمین افتاد آنگاه آن مرد تمیمی نزدش رفت و سرش را جدا نمود.<sup>1</sup> کشته شدن حبیب حسین علیه السلام را در هم شکست؛ فرمود: جان خود و یارانم را به حساب خدا می گذارم.<sup>2</sup>

#### شهادت خُرّین یزیدریاحی

خُرّ به میدان آمد و شروع به رجز خواندن کرد می گفت: من خُرّ مهمان نوازم که این لشگر انبوه را با شمشیر خواهم زد. این لشگر را به دفاع از کسی که در سرزمین مینی و خَیف بوده می کوبم و به آنان ضربه می زنم و در این کار هیچ گونه ستمی به نظرم نمی رسد.

و همچنین به شعر می گفت: سوگند که من تا آنان را نکشم، کشته نخواهم شد. هرگز به آنان پشت نخواهم کرد امروز زخمی از آنان به پشت من نخواهد رسید. با شمشیرم به

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 439/5 و 440، ادامه خبر سلیمان بن ابی راشد.

<sup>2</sup>- تاریخ طبری، 440/5، به نقل از ابی مخنف از محمد بن قیس.

آنان ضربه‌ای بُرنده خواهم زد، در حالی که نه روی خود را برمی‌گردانم و نه خواهم ترسید. زُهِیر بن قَین همراه حُرّ به میدان آمده بود، آن دو جنگ سختی بپا کردند، وقتی یکی از آن دو حمله می‌کرد و درگیری شدت می‌گرفت، دیگری یورش می‌برد و او را رهایی می‌داد. آن دو ساعتی به همین منوال جنگیدند، بعد پیاده نظام دشمن بر حُرّ بن یزید یورش بردند و حُرّ کشته شد. رحمت خدا بر او باد.<sup>1</sup>

### نماز ظهر

آنگاه حسین علیه السلام و یارانش نماز خوف<sup>2</sup> را به جماعت خواندند سعید بن عبدالله حنفی پیش روی حسین علیه السلام ایستاد، و هدف تیره‌های دشمن قرار گرفت، از راست و چپ به او تیر می‌زدند، همچنان به او تیر می‌زدند و او پیش روی ابی عبدالله علیه السلام ایستاده بود تا اینکه آخر کار به زمین افتاد رحمت خدا بر او باد.<sup>3</sup>

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 440\5 و 441، ادامه خبر محمد بن قیس.

<sup>2</sup>- مقصود از نماز خوف آن است که در حال جنگ نیمی از رزمندگان یا بخشی از آنان رکعت اول امام جماعت را با جماعت و رکعت دوم را فورا فرادی تمام می‌کنند و بجای سایر رزمندگان آنها برمی‌گردند و بقیه به رکعت دوم امام جماعت می‌رسند و رکعت دومشان را فورا فرادی بانجام می‌رسانند و بجای خود برمی‌گردند، و به نظر می‌رسد رکوع و سجودشان نیز با ایما و اشاره می‌باشد نه کامل.

<sup>3</sup>- تاریخ طبری، 441\5، ادامه خبر محمد بن قیس و سبط ابن جوزی به اقامه نماز ظهر توسط امام علیه السلام، برای اصحابش به صورت نماز خوف

### شهادت زُهیر بن قین

زُهیر بن قین به میدان آمده به شانه حسین علیه السلام زد و گفت: پابرجا باش من هنوز شما را بر حق می دانم که از جانب خداوند، هدایت شده‌اید هم هادی و هم مهدی هستید، امروز جدّت نبی خدا و حسن و علی مرتضی و جعفر طیار آن جوان شجاعی که خداوند به او دو بال داده و حمزه آن شیر خدا، آن شهید زنده را ملاقات خواهی کرد.

سپس نبرد سختی بپا کرد و به شعر می گفت: من زُهیرم من زاده قینم، و با شمشیر آنان را از حسین دور می رانم. در نهایت کثیر بن عبدالله شیبی و مهاجر بن اوس به او حمله بردند، و او را به قتل رساندند. رحمت خدا بر او باد.<sup>1</sup>

### شهادت نافع بن هلال جَمَلی

نافع بن هلال جَمَلی نام خودش را روی چوبه تیرش نوشته بود، لذا تیرهایی که پرتاب می کرد نشاندار بودند

---

اشاره کرده است. رك: تذكرة الخواص، 252، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل ابی مخنف.

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 441/5، ادامه خیر محمد بن قیس و سبط ابن جوزی اشعار زُهیر را همراه با اندکی حذف و تغییر ذکر نموده است، رك: تذكرة الخواص، 252، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل ابی مخنف.

می گفت: «من جَمَلی هستم، بر دین علی هستم»  
دوازده تن از یاران عمر بن سعد را به قتل رساند.  
ولی در نهایت خودش مجروح شد و بازوانش شکست،  
شمر بن ذی الجوشن با دار و دسته اش او را اسیر کرده به میان  
لشکر هدایت کرده و به عمر بن سعد رساندند، در حالی که  
خون از محاسنش جاری بود!  
عمر بن سعد گفت: وای بر تو، ای نافع! چه چیز  
موجب شد که با خودت چنین بکنی؟!  
نافع گفت: پروردگرم می داند چه نیتی دارم، والله غیر  
از آنان که مجروح ساخته ام دوازده تن از شما را به قتل رسانده  
ام و از این مجاهده ام خود را ملامت نمی کنم. اگر ساعد و  
بازویی برایم می ماند نمی توانستید مرا اسیر کنید!  
شمر به عمر بن سعد گفت: خدا سلامت بدارد او را بکش!  
عمر بن سعد گفت: اگر می خواهی تو بکش! شمر  
شمشیرش را از غلاف بیرون آورد.  
نافع گفت: والله اگر از مسلمانان بودی برایت سنگین  
بود که خدا را در حالی که دستت به خون ما آلوده است  
ملاقات کنی! الحمدلله که مرگ ما را بدست های شرورترین  
مخلوقاتش قرار داده! پس از این گفتار شمر او را کشت رحمت  
خدا بر او باد.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 441 و 442، ادامه خبر محمد بن قیس.

### شهادت دو برادر غفاری

وقتی یاران حسین علیه السلام دیدند نمی توانند از حسین علیه السلام و خودشان دفاع کنند، در کشته شدن پیش روی حسین علیه السلام بر یکدیگر سبقت می گرفتند. عبدالله و عبدالرحمن فرزندان عززۀ از بنی غفار جلو آمدند و گفتند: یا ابا عبدالله! سلام بر تو. دشمن حلقه محاصره را تنگ تر کرده تا جایی که ما را تا کنار شما عقب رانده است، دوست داریم پیش رویتان کشته شویم و از شما محافظت کرده و دفاع کنیم، امام علیه السلام فرمود: مرحبا به شما، نزدیکم بیایید. آنها نزدیک آن حضرت رفته جنگ را آغاز کردند، یکی از آن دو به شعر می گفت: بنی غفار و بنی نزار و خِندف نیز می داند که ما، جماعت فاجران را با شمشیرهای تیز و برآن خواهیم زد. ای یاران با شمشیرها و نیزه های بلند از این آزادزادگان دفاع کنید.<sup>1</sup> آنگاه جلوی حسین علیه السلام نبرد سختی کردند و به قتل رسیدند خدا رحمتشان کند.

### شهادت دو جوان از بنی جلیل

دو جوان جابری به نامهای سیف بن حارث بن سُرّیع و مالک بن عبد بن سُرّیع که پسرعموی یکدیگر و در عین حال برادران مادری بودند، در حالی که می گریستند نزد حسین علیه السلام آمدند.

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 442\5، ادامه خبر محمد بن قیس.

امام علیه السلام فرمود: برادرزاده‌هایم، چه چیز شما را به گریه انداخته است؟ امیدوارم بزودی چشمتان روشن شود، یعنی با شهادت چشمتان به نعمتهای سرای جاویدان روشن گردد.

گفتند: خدا ما را فدایت کند! نه والله برای خودمان گریه نمی‌کنیم، برای شما می‌گرییم، زیرا می‌بینیم در محاصره قرار گرفته‌ای و ما نمی‌توانیم از شما دفاع کنیم!

امام علیه السلام فرمود: خدا به شما به خاطر ناراحتی‌تان از محاصره شدن من و جانبازی‌تان در یاری‌رساندنم، بهترین پاداش متقین را عنایت فرماید. بعد دو جوان جابری رو به میدان مبارزه به پیش رفتند و همچنان رویشان را به طرف امام حسین علیه السلام برمی‌گردانیدند. و می‌گفتند: السلام علیک یابن رسول الله.

حضرت فرمود: و علیكما السلام و رحمة الله، سپس رفتند و جنگیدند تا کشته شدند.<sup>1</sup> رحمت خدا بر آن دو باد.

#### شهادت حنظله بن أسعد شلمی

حنظله بن أسعد شبامی روبروی حسین علیه السلام ایستاد و فریاد زد:

«یا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَخْزَابِ مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 442/5 و 443، ادامه خبر محمد بن قیس.



للعباد، و یا قومِ اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنَادِ، یَوْمَ تَوَلَّوْنَ مُذْبِرِیْنَ  
مَالِکُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عَاصِمٍ، وَ مَنْ یُضَلِّ اللّٰهُ فَمَا لَهٗ مِنْ هَادٍ<sup>1</sup>

«ای قوم من، برایتان از روز سخت گروههای مشرک  
بیمناک هستم، مثل سنت عذابی که در نوح و عاد و ثمود و  
کسانی که پس از آنان بوده‌اند، جریان پیدا کرد خداوند نمی  
خواهد به بندگان ستم روا دارد، ای قوم من برایتان از روز  
قیامت روزی که فریاد مردم بلند گردد می ترسم، روزی که از  
عذاب پشت کنید ولی از سوی خدا هیچ حافظی ندارید، و کسی  
را که خدا گمراه نماید هیچ راهنمایی نخواهد داشت» ای مردم  
حسین را نکشید که خدا شما را با عذاب از بین خواهد برد.  
«هر کس افترا پیشه کند نومید خواهد گردید.»

حسین علیه السلام فرمود: یابن أسعد! خدا رحمتت کند. آنها  
بیشتر دعوت را به حق و حقیقت نپذیرفته، و برای نابودی شما  
و یارانت بپا خاسته، و مستوجب عذاب شده‌اند چه رسد به  
حال، که دیگر برادران صالح شما را کشته‌اند، و کار از کار  
گذشته است.

حنظله گفت: راست می‌گویی، فدایت شوم! شما عالمتر و  
داناتر از من و در دعوت کردنشان به حق شایسته‌تری، آیا ما به سوی  
آخرت نمی‌رویم و به برادرانمان ملحق نمی‌شویم؟ هنوز وقتش  
نرسیده که بدانها ملحق گردیم؟

---

<sup>1</sup> - غافر\ 32 - 30.

حضرت فرمود: برو به جایگاهی بهتر از دنیا و مافیها،  
برو به مُلکی که از بین رفتنی نیست.  
حنظله گفت: السلام علیک یا ابا عبد الله، درود خدا بر  
شما و خاندانت، خدا ما را در بهشتش به یکدیگر بشناساند!  
امام علیه السلام گفت: آمین، آمین.  
آنگاه حنظله به میدان رفت و نبرد کرد تا اینکه به قتل  
رسید.<sup>1</sup> رحمت خدا بر او باد.

### شهادت عابس بن اُبی شیبب شاکری و غلامش، شوذب

عباس بن اُبی شیبب همراه شوذب غلام بنی شاکر آمد  
و به غلامش گفت: شوذب! در دل چه داری؟ چه می خواهی  
بکنی؟

شوذب گفت: چه بکنم؟ در کنار شما، نزد پسر دختر  
رسول الله صلی الله علیه و آله می جنگم تا کشته شوم!

گفت: من هم چنین گمانی به تو داشته‌ام! حال که  
حاضر به دست برداشتن و رفتن نیستی، برای دفاع از اُبی  
عبدالله به میدان برو تا خون تو را به حساب خدا بگذارد. همان  
طور که خون سایر یارانش را به حساب خدا واگذار نموده و من  
هم خون تو را بخدا واگذار نمایم، اگر الان کس دیگری همراه

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 443/5، به نقل از اُبی مخنف از محمد بن قیس و ارشاد  
شیخ مفید، 105/2، با کمی حذف و تغییر.

من بود که نزد من نزدیکتر و عزیزتر از شما بود باز دوست می داشتم پیشاپیش من به میدان برود تا جانش را به خدا واگذار کنم<sup>1</sup> چرا که شایسته است. امروز هر چه می توانیم طلب اجر و پاداش کنیم، چونکه فردا روز حساب است و عملی در کار نخواهد بود.

شوذب جلو آمد و به حسین علیه السلام سلام کرد و گذشت، و جنگید و به قتل رسید. رحمت خدا بر او باد. عابس بن اُبی شیبیب گفت: یا ابا عبد الله! در روی زمین و در دور و نزدیک، کسی عزیزتر و محبوبتر از شما نزد من نیست اگر می توانستم با چیزی عزیزتر از جان و خونم، ظلم و ستم و قتل را از شما دور کنم، انجام می دادم، السلام علیک یا ابا عبد الله، در پیشگاه خدا گواهی می دهم که من در راه تو و در راه پدرت بوده ام.

آنگاه در حالی که شمشیرش به زیر آویخته شده بود قدم زنان به سوی دشمن رفت.<sup>2</sup>

ربیع بن تمیم همدانی گفت: وقتی دیدم عابس در

---

<sup>1</sup> - یعنی رنج و ناراحتی ای را که در پرتو کشته شدنش عابدم می شود برای رضای خدا تحمل کنم و به حساب خدا واگذار کنم.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 443 و 444، ادامه خبر محمد بن قیس و شیخ مفید تنها سلام دادن شوذب به امام علیه السلام و شهادتش را با اندکی تفاوت دو عبارات ذکر کرده است، رکن، ارشاد، 1052.

حال آمدن است او را شناختم گفتم: ای مردم! این شیر سیاه است، این پسر اُبی شیبب است، کسی از شما تنها با او مبارزه نکند!

عابس پیوسته فریاد می زد؟! آیا کسی نیست تا با هم، تن به تن بجنگیم؟!

عمر بن سعد گفت: او را با سنگ باران به زانو درآورید!  
از این رو از هر سو به سویس سنگ پرتاب کردند!  
عابس وقتی این صحنه را دید، زره و کلاهخودش را انداخت و تنها با پیراهن به طرف مردم کوفه حمله برد، راوی گوید والله دیدم بیش از دویست تن از دشمنان را به عقب می راند.

سپس آنها از هر طرف سراغ او آمدند و عابس کشته شد.<sup>1</sup> رحمت خدا بر او باد.

#### شهادت یزید بن زیاد اُبی شعثاء کندی

یزید بن زیاد بن مهاصر - یا ابوشعثاء کندی - از کسانی بود که همراه عمر بن سعد به جنگ با حسین علیه السلام آمده بود، ولی وقتی عبیدالله بن زیاد و اطرافیانش پیشنهادهای حسین علیه السلام

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 444/5، به نقل از اُبی مخنف از نمیر بن وعله از مردی از بنی عبد به نام ربیع بن تمیم که خود شاهد وقایع روز عاشورا بوده است.

عَلَمَ را برای جلوگیری از جنگ نپذیرفتند به حسین علیه السلام پیوست و در کنار او به نبرد پرداخت، رجزی که او آن روز می خواند این بود: من یزیدم، پدرم مهاصر است، از شیری که در بیشه خفته است دلیرترم، یعنی از فرط نیرومندی به اطرافم بی اعتنایم. پروردگارا من یاور حسینم، عمر بن سعد را ترک گفته به سوی حسین هجرت نموده ام!

او تیرانداز بود. از این رو پیش روی حسین علیه السلام روی زانوهایش نشست و یکصد عدد تیر پرتاب کرد، که تنها پنج عدد از آنها سقوط کرد، هر تیری که می افکند می گفت: من پسر بَهْدَلَه، سواران عرجه ام،<sup>1</sup> حسین علیه السلام دعا کرد و فرمود: خدایاتیرش را به هدف برسان، و پاداش او را بهشت قرار بده. آنگاه جنگید تا اینکه به قتل رسید.<sup>2</sup> رحمت خدا بر او باد.

#### شهادت سُوید خثعمی و بشیر حضرمی

آخرین نفرات از اصحاب حسین علیه السلام که در کنار آن حضرت باقی مانده بودند: سُوید بن عَمْرُو بن اَبی مُطاع

---

<sup>1</sup> - روز عرجه، روز جنگی مربوط به قوم بهدله قبیله ای از قبائل کنده از قوم او بوده. که در آن پیروز شده بوده اند و برایشان نام آور شده بود، لذا به آن افتخار و مباهات می کردند، و افتخار به چنین روز هائی از جنگ های جاهلی در اسلام مکروه است - اگر حرام نباشد - مگر در حال جنگ که افتخار برای حماسه و خونگرمی استثناء شده است، به کتاب های جهاد مراجعه شود، و در همینجا همینکه امام معصوم حسین علیه السلام حاضر و ناظر بوده و نهی نموده متضمن تجویز آن خواهد بود.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 445 و 446، به نقل از اَبی مخنف از فضیل بن خدیج کندی، همراه با کمی جابجایی.

خَنَعْمَى<sup>1</sup> و بَشِيرِ بْنِ عَمْرٍو حَضْرَمَى<sup>2</sup> بودند.

اما بشیر پیش رفت و جنگید تا اینکه کشته شد. خدا رحمتش کند، ولی سوید به میدان رفت و پس از مبارزه مجروح شد و در بین کشته‌ها به زمین افتاد ولی وقتی که حسین علیه السلام کشته شد و صدای قَتْلِ الْحُسَيْنِ حُسَيْنِ کشته شد از دشمنان به گوشش رسید، به هوش آمد و در حالی که شمشیرش را برده بودند، با کاردی که همراه داشت، ساعتی جنگید تا اینکه سرانجام به دست زید بن رُقَادِ جَنْبِي و عُرْوَةَ بْنِ بَطَارِ تَغْلِيْبِي به قتل رسید، وی در میان یاران حسین علیه السلام آخرین کسی بوده که پس از کشته شدن همه یاران به قتل رسید.<sup>3</sup>

#### شهادت علی بن حسین علیه السلام

اولین کسی که از میان فرزندان اَبی طالب آن روز کشته شد، علی اکبر فرزند حسین بن علی علیه السلام بود. مادرش لیلی دختر اَبی مُرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُوْدِ ثَقَفِي بود. علی اکبر حمله به سپاه دشمن را آغاز کرد و در آن حال با شعر می گفت:

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 446\5، به نقل از اَبی مخنف از زهیر بن عبدالرحمن بن زهیر خَنَعْمَى.

<sup>2</sup>- رِك: تاریخ طبری، 444\5، به نقل از اَبی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحاک بن عبدالله مشرَقِي.

<sup>3</sup>- تاریخ طبری، 453\5 به نقل از اَبی مخنف از زهیر بن عبدالرحمن خَنَعْمَى، با کمی تغییر.

من علی بن حسین بن علی هستم، به پروردگار خانه  
کعبه قسم، که ما به جانشینی پیامبر از دیگران سزاوارتریم،  
بخدا قسم، آن زنازاده نخواهد توانست بر ما حکومت کند. پس  
از آنکه چندین بار به دشمن حمله برد و این اشعار را تکرار  
کرد، مُرَّةَ بن مُنْقِذ بن نُعْمَانِ عُبْدِی وی را دید، گفت: همه  
گناهان عرب به پای من، اگر این بار این نوجوان از کنارم  
بگذرد و همان عمل گذشته را تکرار کند و پدرش را به عزایش  
ننشانم!

بنابر این بار که علی اکبر از میدان می گذشت و با  
شمشیرش به مردم حمله می برد مُرَّةَ بن مُنْقِذ با وی درگیر شد  
و با نیزه او را زد، علی اکبر به زمین افتاد مردم دورش را گرفته  
با شمشیرهایشان او را قطعه قطعه کردند.<sup>1</sup>

حسین علیه السلام بالای سرش آمد، در حالی که می فرمود:  
خدا بکشد ملّتی را که تو را کشت، ای پسر! چه چیز آنها را به  
جسارت در برابر خدای رحمان و هتک حرمت رسول الله صلی الله علیه و آله  
واداشته! بعد از تو خاک بر سر دنیا و زندگی دنیا. در همین  
حال زنی با شتاب به میدان آمده در حالی که فریاد می کشید:

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 446/5، به نقل از زهیر بن عبدالرحمن بن زهیر خثعمی  
و ارشاد، 106/2، با کمی تغییر و حذف و مقاتل الطالبین، 76، به نقل از  
مدائنی از ابی مخنف از عبدالرحمن بن یزید بن جابر از حمید بن مسلم و به  
نقل از عمر بن سعد بصری از ابی مخنف از زهیر بن عبدالله خثعمی، با  
کمی تغییر.

آی برادرم! آی برادرزاده‌ام! خود را روی بدن علی اکبر انداخت! حسین علیه السلام نزدش آمده، دستش را گرفته به خیمه بازگرداند، و نزد جوانانش آمد، فرمود: برادران را حمل کنید، آنها علی اکبر را از جایی که بر زمین افتاده بود برداشتند و پیشاپیش خیمه ای که جلویش می جنگیدند قرار دادند.<sup>1</sup>

#### شهادت قاسم بن حسن علیه السلام

حمید بن مسلم می گوید: نوجوانی که صورتش مانند پاره ماه بود به سوی ما آمد، وی شمشیری در دست، و پیراهن و لباس پائین تنه بر تن، نعلینی در پا داشت که بند یکی از آن دو قطع شده بود، فراموش نمی کنم که آن بند، بند پای چپ بود.

عَمْرُو بن سَعْد بن نُفَیل اَزْدی به من گفت: بخدا قسم بر او حمله سختی خواهم کرد! به وی گفتم: سبحان الله! از این عمل چه قصد کرده‌ای! همانهایی که می بینی او را احاطه کرده اند بجای تو از عهده اش برمی آیند؛ ولی، وی گفت: بخدا قسم حتما به او حمله خواهم کرد! لذا به قاسم حمله برد، و تا زمانی که سرش را با شمشیر کوبید، دست برنداشت، در این هنگام

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 446/5 و 447، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم اَزْدی با کمی تفاوت و ارشاد شیخ مفید، 106/2 و 107، با اندکی تغییر و مقاتل الطالیین، 76 و 77، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن راشد از حمید بن مسلم، با اندکی تغییر.



نوجوان با صورت به زمین افتاد و گفت: آئی عموا!  
حسین علیه السلام مثل باز شکاری ظاهر شد، و مانند شیر  
خشمگین به سویشان یورش برد و عمرو را با شمشیر زد، عمرو  
برای جلوگیری از ضربه، ساعدش را جلو آورد، ولی شمشیر  
دستش را از آرنج برید، و در همین جا اسبها جولان داده او را  
لگدمال کردند به طوری که مُرد.

گرد و غبار برطرف شد، حسین علیه السلام بالای سر نوجوان  
ایستاده بود، در حالی که نوجوان با پاهایش خاک را بهم می زد،  
حسین علیه السلام می گفت: دور باشن ملتّی که تو را کشتند، ملتّی که  
جدّ تو روز قیامت دشمنشان خواهد بود، بخدا برای عمویت  
سنگین است که او را بخوانی ولی جوابت را ندهد، یا جواب  
بدهد ولی سودی به حالت نداشته باشد. بخدا این صدایی است  
که خون خواهان فراوانی داشته اما اکنون یارانش کم شده اند.<sup>1</sup>  
آنگاه او را برداشت، گویا همین الآن می بینیم که پاهای  
آن نوجوان بر زمین خط می کشید و حسین علیه السلام سینه او را بر  
سینه خویش قرار داده بود، و او را آورد تا کنار فرزندش علی  
بن حسین علی اکبر نهاد و اهل بیت حسین علیه السلام در اطرافش  
بودند. پرسیدم آن نوجوان کیست؟ گفته شد: او قاسم بن حسن

---

<sup>1</sup> - یعنی ای قاسم این فریاد و استغاثه تو در میان بنی هاشم فریادرس و  
مددکار فراوانی دارد، بنی هاشم همگی خونخواه خون تو هستند تو تنها  
نیستی، ولی اکنون در این صحرا ما یار نداریم و تنهاییم لذا کسی نیست تا  
بفریادت برسد و تو را از چنگ دشمن نجات دهد.

بن علی بن ابی طالب است.<sup>1</sup>

#### شهادت برادران عباس بن علی علیه السلام

بعد عباس بن علی به برادران مادریش - عبدالله و جعفر و عثمان - گفت: ای فرزندان مادرم، شما پیشتر به میدان بروید، تا برایتان عزاداری کنم چرا که فرزند ندارید تا به عزایتان بنشینند.

در نتیجه برادرانش همین عمل را انجام داده و پیشتر به میدان رفتند و به سختی مشغول جنگ شدند تا اینکه به قتل رسیدند.<sup>2</sup> خدا آنان را رحمت کند.

#### شهادت حضرت عباس بن علی علیه السلام

طبری مقتل عباس بن علی علیه السلام را ذکر نکرده است. لذا ما آن را از کتاب ارشاد شیخ مفید قدس سره از قول حمید بن مسلم نقل می کنیم، حمید گوید: تشنگی حسین علیه السلام شدت یافته

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 447/5 و 448، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، 107/2 و 108، به نقل از حمید بن مسلم، با اندکی تغییر.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 448/5 و 449، به نقل از ابی مخنف از عقبه بن بشیر آسدی از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین علیه السلام و شیخ مفید این خبر را با ذکر جزئیات شهادت برادران حضرت عباس ذکر نموده است، رك: ارشاد: 109/2.

بود از اینرو قصد فرات را نمود و در حالی که برادرش عباس پیش رویش حرکت می کرد، بالای آبگیره<sup>1</sup> فرات رفت؛ در همین حال سپاه ابن سعد - که لعنت خدا بر او باد - به او حمله ور شد، و مردی از بنی دارم از میانشان به آنها گفت: وای بر شما بین او و فرات حائل شوید، و اجازه ندهید حسین به آب دست پیدا کند.

در این حال حسین علیه السلام فرمود: **(اللَّهُمَّ أَظْمِئْهُ!)** بارالها او را به تشنگی گرفتار کن. مرد دارمی خشمگین گردیده و تیری به سوی او پرتاب کرد و آن را در چانه اش نشانده، حسین علیه السلام تیر را بیرون کشیده و دستش را زیر چانه اش گرفت، کف دو دستش پر از خون شده، آن را ریخت و فرمود: **اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يَفْعَلُ بَابِنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ!** خدایا از آنچه با پسر دختر پیامبرت رفتار می شود نزد تو شکایت می کنم.

آنگاه در حالی که تشنگی اش بیشتر شده بود به جایگاهش بازگشت. این در حالی بود که سپاه عمر بن سعد عباس را محاصره کرده و بین او و حسین فاصله انداخته بودند به طوری که عباس از آن پس به تنهایی با آنها می جنگید تا کشته شد - رضوان خدا بر او باد.

عباس بعد از این که زخمهای فراوانی بر او وارد

---

<sup>1</sup> - مقصود از آبگیره فرات همان دیواره و یا سدّی می باشد که بین رود فرات و زمین های اطراف حائل بوده است.

گردیده، به طوری که از پای در آمده و توان حرکت نداشت، به دست زید بن ورقاء حنفی و حکیم بن طفیل سِنَبَسِیّ به قتل رسید.<sup>1</sup>

#### شهادت عبدالله شیرخوار ابی عبدالله

در حالی که حسین علیه السلام نشسته بود فرزند کوچکش را نزدش آوردند، بچه شیرخوار یا کمی بزرگتر از شیرخوار عبدالله بن حسین بود، حضرت او را در دامن خویش نشانند،<sup>2</sup> در همان حال که در دامنش بود شخصی از بنی اُسد به نام حَرْمَلَةُ بن کاهل یا هانی بن ثُبَیْت حَضْرَمِی تیری به سُویش پرتاب کرده گلویش را برید، حسین علیه السلام خونش را گرفت، و وقتی کف دستش پُر شد خون را روی زمین ریخت و گفت، پروردگارم اگر نصرت آسمانی ات را از ما برداشته‌ای آن را مقدمه خیر قرار بده و انتقاممان را از این گروه ظالم بگیر!<sup>3</sup>

---

1- شیخ مفید، محمد بن محمد، الارشاد، ج 2، ص 109 و 110، طبری از قول قاسم بن اُصْبَغ بن نَبَاتَه جریان حمله امام حسین علیه السلام به سوی فرات و اصابت تیر به چانه آن حضرت را نقل نموده است ولی ذکری از شهادت حضرت عباس نکرده است.

2- تاریخ طبری، 448/5، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم، با اندکی جابجایی.

3- تاریخ طبری، 448/5، به نقل از ابی مخنف از عقبه بن بشیر اُسدی از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین علیه السلام و ارشاد، 108/2، با اندکی تغییر.

### مبارزه و شهادت امام حسین علیه السلام

وقتی حسین علیه السلام در میان سه یا چهار گروه باقی ماند، شلوار راه راه یمنی ای را که رنگهای روشنش چشم را خیره می کرد خواست، آن را برداشت و جای جایش را شکافت، تا از تنش غارت نکنند.<sup>1</sup> مدت زیادی از روز را صبر کرد، هرگاه فردی از سپاه دشمن به او می رسید برمی گشت و پرهیز می کرد از اینکه مسئولیت قتل حسین علیه السلام را بر عهده بگیرد و گناه بزرگ کشتن امام علیه السلام بر گردن او بیفتد!

تا اینکه مالک بن نُسَیر بَدَیّ کندی مقابلش آمد، با شمشیر بر سر حسین علیه السلام کوبید، به طوری که کلاه خزی که امام علیه السلام بر سر نهاده بود قطع شد و شمشیر بر سرش اصابت کرد و خونش را جاری ساخت، کلاه پر از خون شد، حسین علیه السلام به او فرمود: امیدوارم با این دست، هرگز نخوری و نیاشامی، و خدا تو را با ظالمین محشور کند!

آنگاه حضرت آن زره را انداخت و کلاهی خواست، کلاه را پوشید و رویش عمامه بست.<sup>2</sup> یعنی روی کلاه با پارچه

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 451/5، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم.

<sup>2</sup>- تاریخ طبری، 448/5، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد شیخ مفید، 110/2، با کمی تغییر.

پشمی ابریشمی سیاه عمامه بست<sup>1</sup> و پیراهنی یا لَبَّادَه‌ای از خَزّ بر تن کرد، و محاسنش را با وسمه خَضَاب نمود. او مانند سوار جنگجو و شجاع می‌جنگید، و خود را از شکار شدن رهایی می‌داد و از نقطه ضعف‌های دشمن بر علیه او استفاده می‌کرد.<sup>2</sup>

شَمْرَبِن ذی‌الجوشن همراه قریب به ده نفر از مردان جنگی اهل کوفه مقابل خیمه حسین علیه السلام - جائی که بار و بُنه و زن و فرزند آن حضرت در آن بودند - آمد و حسین علیه السلام به طرف خیمه حرکت کرد، از این رو شمر و همراهانش به طرف حضرت آمده بین ایشان و خیمه‌اش حایل شدند.

حسین علیه السلام فرمود: وای بر شما! اگر دین ندارید، و از روز بازگشت نمی‌هراسید لاقلاً در کار دنیایان آزادمرد و بزرگ‌زاده باشید! جلوی مردان پست و افراد جاهل‌تان را از تجاوز به خانه و کاشانه و اهل‌بیتم بگیرید.

شَمْرَبِن ذی‌الجوشن گفت: این را به خاطر تو انجام می‌دهیم ای پسر فاطمه! و با مردان جنگی به سوی حسین علیه السلام رفت، حسین علیه السلام به طرفشان حمله می‌برد و آنها از دورش

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 452\5، به نقل از اَبی‌مخنف از حَجَّاج از عبدالله بن عَمَّار بن عبد یغوث باریقی، با کمی تغییر و رُك: همین صفحه، به نقل از اَبی‌مخنف از صقعب بن زهیر از حُمید بن مسلم.

<sup>2</sup>- تاریخ طبری، 452\5، به نقل از اَبی‌مخنف از صقعب بن زهیر از حمید بن مسلم.

پخش می شدند.<sup>1</sup>

عبدالله بن عمّار بارقی می گوید: مردان جنگی چه آنها که طرف راست حسین علیه السلام بوده و چه آنها که طرف چپش قرار داشتند به طرفش حمله بردند. حسین علیه السلام به سوی کسانی که سمت راستش بودند حمله کرد بطوری که آنها ترسیدند و عقب نشستند، بعد به کسانی که سمت چپش بودند حمله برد و آنها نیز به هراس افتادند، بخدا هرگز مجروحی را - که فرزند و خانواده و یارانش کشته شده باشند - به قوت قلب و آرام دلی و جرأت او ندیده‌ام. بخدا چه قبل از حسین و چه بعد از او ماندش را ندیده‌ام! مردان جنگی مانند گریختن گله بُزی که گرگ در آن حمله کند از راست و چپش می گریختند!

عمر بن سعد به حسین علیه السلام نزدیک شده بود در این هنگام زینب دختر فاطمه (س)، خواهر حسین علیه السلام از خیمه گاه بیرون آمد و گفت: آی عمر بن سعد! آیا ابا عبدالله کشته می شود و تو نظاره می کنی!

عمر بن سعد صورتش را از زینب (س) برگرداند گویا همین الآن اشکهای عمر را می بینم که روی گونه ها و محاسنش جاری است.<sup>2</sup>

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 450/5، به نقل از ابی مخنف.

<sup>2</sup>- تاریخ طبری، 452/5، به نقل از ابی مخنف از حجاج از عبدالله بن عمّار بن عبد یغوث بارقی و ارشاد شیخ مفید، 111/2، با کمی تغییر.

و حسین علیه السلام در حالی که بر دشمن حمله می کرد می فرمود: آیا یکدیگر را برای کشتن من تشویق می کنید؛ والله بعد از من بنده ای از بندگان خدا را نخواهید کشت که به اندازه کشتن من برایتان اسفناکتر و ناراحت کننده تر باشد! بخدا قسم امیدوارم خدا مرا به خاطر اهانت شما نسبت به من گرامی بدارد و انتقام مرا بی آنکه بفهمید از شما بگیرد. والله اگر مرا بکشید خدا درگیری و گرفتاری و خونریزیتان را بین خودتان خواهد افکند، و تا عذاب دردناک را بر شما نیفزاید شما را رها نخواهد کرد.<sup>1</sup>

آنگاه شمر بن ذی الجوشن با تعدادی از مردان جنگی به سوی حسین علیه السلام آمد که سنان بن انس نخعی، و خولای بن یزید أصبجی و صالح بن وهب یزنی، و قشعم بن عمرو جعفی و عبدالرحمن جعفی در میانشان بودند، و شمر بن ذی الجوشن آنان را تحریک می کرد تا بر امام علیه السلام حمله ور شوند، در نتیجه حسین علیه السلام را محاصره کردند!<sup>2</sup>

نوجوانی از اهل بیت حسین علیه السلام به سوی آن حضرت آمد

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 452\5، به نقل از ابی مخنف از صعقب بن زهیر از حمید بن مسلم.

<sup>2</sup>- تاریخ طبری، 450\5، به نقل از ابی مخنف.



حسین علیه السلام به خواهرش زینب دختر علی علیه السلام گفت: او را ننگه دارد. خواهرش زینب دختر علی علیه السلام آن نوجوان را گرفت تا ننگه دارد و نگذارد به میدان برود، ولی نوجوان نپذیرفت و آمد تا به حسین علیه السلام کمک کند. در این حین بحر بن کعب با شمشیر به سوی حسین علیه السلام حمله ور شد، آن نوجوان گفت: آی پسر خبیث! آیا عمویم را می کشی؟! بحر بن کعب با شمشیر به او ضربه زد، نوجوان با دستش خواست جلوی ضربه شمشیر را بگیرد که شمشیر دستش را تا پوست قطع کرد و دستش آویزان شد، فریاد زد: آی مادرم!

حسین علیه السلام او را گرفت و به سینه اش چسباند، و فرمود: فرزند برادرم! بر آنچه به سرت آمده صبر کن، و آن را خیر به حساب آور، خدا تو را به پدران صالحت، به رسول الله و علی بن ابی طالب و حمزه و حسن بن علی صلی الله علیهم اجمعین ملحق خواهد کرد.<sup>1</sup>

بارالها باران آسمانی ات را از آنان باز دار، و آنان را از برکات زمینی ات محروم ساز، خداوندا اگر مقدر کرده ای که آنان را تا مدتی از نعمت هایت بهره مند سازی در میانشان تفرقه و جدایی بینداز، و آنان را به سیر در نیمه راههای بی راهه

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 450\5 و 451، سند پیشین و ارشاد، 110\2، با کمی تغییر و مقاتل الطالیین، 77، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حُمید بن مسلم، با اندکی تغییر.

وادار، آنان را حزب‌حزب کرده، در دسته‌های مختلف با گرایشهای مختلف قرار ده و والیانشان را از آنان خشنود مگردان، چرا که آنان ما را دعوت کرده بودند تا یاریمان کنند ولی بر ما ستم روا داشته ما را کشتند!<sup>1</sup>

حسین علیه السلام مدت زیادی از روز را مگُث کرد، در این مدت اگر مردم می‌خواستند او را بکشند می‌کشتند، ولی از کشتنش پرهیز کرده برخی به برخی دیگر واگذار می‌کردند، و این دسته دوست داشت دسته دیگر بجایشان این کار را انجام بدهد.

شَمَر در میان مردم فریاد زد: وای بر شما! چرا به این مرد نگاه می‌کنید! او را بکشید! مادران به عزایان بنشینند! سپس از هر سو به حسین علیه السلام حمله‌ور شد.<sup>2</sup>

سپس زُرْعَةُ بن شریک تمیمی به کف دست چپ و گردن آن حضرت ضربه زد، بطوری که حسین علیه السلام با سختی و مشقت برمی‌خاست و دوباره با صورت مبارکش بر زمین می‌افتاد در آن حال سنان بن اُنس نَحَعی به سویش حمله کرد و با

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 451\5، به نقل از ابی‌مخنف از سلیمان بن ابی‌راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، 110\2 و 111، با کمی تغییر.

<sup>2</sup>- تاریخ طبری، 452\5 و 453، به نقل از ابی‌مخنف از صفعب بن زهیر از حمید بن مسلم و شیخ مفید تنها گفته شمر لعنه‌الله را نقل کرده است رك: ارشاد، 112\2.

نیزه به او زد امام علیه السلام به زمین افتاد<sup>1</sup> و پیوسته وقتی کسی به حسین علیه السلام نزدیک می شد سنان بن انس از ترس اینکه سر حسین علیه السلام به دستش نیفتد بر او حمله می کرد تا اینکه بالاخره به نزد آن حضرت فرود آمد و گلوی مبارکش را برید و سر مبارکش را جدا کرد. و آن را به خولی بن یزید أصبجی واگذار نمود.<sup>2</sup>

هر آنچه بر تن حسین علیه السلام بود غارت گردید، قیس ابن أشعث،<sup>3</sup> قتیفه امام علیه السلام را گرفت،<sup>4</sup> و اسحاق بن حیوه حصرمی،

---

1- تاریخ طبری، 452/5 و 453، ادامه خبر حمید بن مسلم، همراه با اندکی تفاوت و ارشاد شیخ مفید، 112/2، با کمی تغییر.

2- تاریخ طبری، 453/5، به نقل از ابی مخنف از جعفر بن محمد بن علی علیه السلام امام صادق علیه السلام و سبط ابن جوزی مسئله سپردن سر امام علیه السلام به خولی را ذکر کرده است، رك: تذكرة الخواص، ص 256.

3- قیس بن أشعث کسی بود که خود برای امام حسین علیه السلام دعوت نامه فرستاده بود از این رو امام علیه السلام در خطبه صبح عاشورا او را بیاد نامه اش انداخته و به وی فرموده بود آی قیس بن اشعث مگر شما نبودید که برایم نوشتی... رك: اولین خطبه امام علیه السلام در صبح عاشورا.

4- تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین و سبط ابن جوزی گرفتن قتیفه حضرت توسط قیس بن اشعث را نقل کرده است، رك: تذكرة الخواص، 253، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل ابی مخنف.

پیراهن حسین علیه السلام را به غارت برد،<sup>1</sup> و شمشیرش را مردی از بنی نهشل برداشت، و نعل سیاهش را اودی گرفت و بحر بن کعب شلواریهای حضرت را برداشته<sup>2</sup> امام علیه السلام را برهنه رها نمود.<sup>3</sup> لعنت خدا بر آنان باد.

#### غارت خیمهها

مردم بر زنان حسین علیه السلام و اموال و اجناسش روی آوردند، و رَس و لباسهای فاخر<sup>4</sup> و شترهایشان را به غارت بردند، بر سر پیراهن زنان کشمکش می شد تا اینکه زنان

---

<sup>1</sup> تاریخ طبری، 455\5، به نقل از اَبی مخنف از سلیمان بن اَبی راشد از حمید بن مسلم، با کمی جابجایی و رِك: تذکرة الخواص، 253.

<sup>2</sup> تاریخ طبری، 453\5، به نقل از اَبی مخنف از جعفر بن محمد بن علی [امام صادق علیه السلام] و رِك: تذکرة الخواص، 253.

<sup>3</sup> تاریخ طبری، 451\5، به نقل از اَبی مخنف از سلیمان بن اَبی راشد از حمید بن مسلم و رِك: تذکرة الخواص، 253.

<sup>4</sup> گیاهی مانند کنجد زرد رنگ که از آن برای زرد کردن استفاده می شود و از آن زعفران پدید می آید.

<sup>5</sup> - ورس و لباسهای فاخر اشیائی بود که توسط یك کاروان از یمن برای یزید فرستاده می شد و حضرت پس از خروج از مکه به کوفه با این کاروان برخورد کرد و اموالش را ضبط نمود. رِك: منازل بین راه \ منزل تنعیم.

مغلوب می شدند و پیراهنشان بُرده می شد!<sup>1</sup>  
مردان به سنان بن انس گفتند: آیا حسین بن علی، پسر  
فاطمه دختر رسول صلی الله علیه و آله را کشته‌ای؟! بزرگترین مرد عرب در  
شرافت و بزرگی را به قتل رسانده‌ای؟!  
حسین علیه السلام نزد آنان آمد تا دستشان را از پادشاهی شان  
قطع کند، پس توای سنان، ای کسی که چنین فردی را  
کشتی نزد فرماندهانت برو و پاداش خود را از آنان بخواه! که  
اگر خزانه‌های اموالشان را بیاس کشتن حسین به تو بدهند کم  
است!

سنان که قدری دیوانه و مجنون بود بر اسب سوار شد و  
نزدیک در خیمه عمر بن سعد ایستاد و با صدای بلند فریاد  
بَرآورد: جَوال مرا از سیم و زر پُر کن که من آن پادشاه دربان  
دار را کشته‌ام، کسی را کشته‌ام که اگر نَسَبش یاد شود بهترین  
مردم از لحاظ پدر و مادر است!

عمر بن سعد گفت: او را نزدم بیاورید، وقتی سنان به  
خیمه عمر بن سعد وارد شد عمر چویدستی خود را به سُویش  
پرت کرد و گفت: آی مجنون! شهادت می دهم که تو مجنونی و  
هرگز سالم نشده‌ای، با کدام جرأت چنین سخنی می گویی؟

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 453/5، به نقل از ابی مخنف از جعفر بن محمد بن علی

والله اگر این زیاد این را می شنید گردنت را قطع می کرد!<sup>1</sup>  
 در این هنگام شمر بن ذی الجوشن با مردان جنگی  
 همراهش به اموال حسین علیه السلام حمله بردند و به علی بن حسین  
 کوچکتر امام زین العابدین علیه السلام رسیدند، آن حضرت مریض بود و  
 روی فرشش دراز کشیده بود و رجاله ها در کنارش می آمدند و  
 می گفتند: آیا او را نمی کشیم؟! حمید بن مسلم می گوید:  
 گفتیم: سبحان الله! آیا بچه ها را بکشیم؟! این بچه است! تا اینکه  
 عمر بن سعد آمد، گفت: آی، احدی متعرض این نوجوان مریض  
 نشود، و کسی داخل چادر خیمه این زنها نگردد، و کسی که از  
 اجناسشان چیزی برداشته به آنان برگرداند، ولی کسی چیزی  
 را برنگرداند.<sup>2</sup>

عمر بن سعد، عقیبه بن سَمعان غلام امام را دستگیر  
 کرد و به او گفت: تو کیستی؟! عقیبه گفت: من بنده زر خرید  
 هستم، لذا وی را آزاد کرد، غیر از عقیبه احدی از اصحاب  
 حسین علیه السلام نجات نیافت.<sup>3</sup>

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 454/5، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از  
 حمید بن مسلم.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین و ارشاد شیخ مفید، 2/112 و 113، با  
 کمی تغییر.

<sup>3</sup> - تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین.

### اسب‌تازی بر بدن سیدالشهدا علیه السلام

سپس عمر بن سعد در میان یارانش فریاد زد: چه کسی داوطلب می‌شود با اسبش حسین را لگدمال کند! بر حسین اسب بتازند؟! ده نفر قبول کردند. از جمله: اسحاق بن حیوّه خَضرمی، و احبش بن مِرْتَد خَضرمی، آنها آمدند و بدن حسین علیه السلام را با اسب‌هایشان لگدمال کردند، بطوری که پشت و سینه اش را خُرد کردند.<sup>1</sup> و عمر بن سعد بر کشته‌های اصحابش نماز خواند و آنان را دفن کرد. و سر امام علیه السلام را همان روز، همراه خَوْلِیّ بن یزید برای عبیدالله بن زیاد فرستاد. ابتدا خَوْلِیّ به کاخ دارالاماره رفت، دید در قصر بسته است، از این رو به منزل خودش رفت و سر حسین علیه السلام را زیر قدح بزرگی نهاد.<sup>2</sup>

### بردن اهل بیت به کوفه

عمر بن سعد آن روز و فردایش در کربلا اقامت کرد.<sup>3</sup> و

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، آدرس و سند پیشین و ارشاد، 113۱2، با کمی تغییر.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 455۱5، سند پیشین، سپس طبری از قول همسر خولی می‌نویسد: وقتی صبح فردا فرا رسید خولی با سر حسین علیه السلام نزد عبیدالله بن زیاد رفت. رُك: تاریخ طبری، 455۱5، به نقل از هشام از پدرش از نوار دختر مالك همسر خولی.

<sup>3</sup> - این خبر را از اُبی‌مخنف نقل نکرده بلکه از طریق هشام از پدرش از نوار بنت مالك نقل کرده است، رُك: تاریخ طبری، 455۱5.

بقیّه سرهای شهداء را با شتاب جمع کرد و آنگاه هفتاد و دو سر را همراه شمر بن ذی الجوشن و قیس بن أشعث و عمرو بن خجاج و عزره بن قیس<sup>1</sup> پیش فرستاد آنها رفتند و با سرها بر عبیدالله بن زیاد وارد شدند.<sup>2</sup>

آنگاه عمر بن سعد به حمید بن بکیر احمری دستور داد تا در میان مردم حرکت به سوی کوفه را اعلام نماید. عمر، دختران و خواهران حسین و بچه‌هایی که بودند و علی بن حسین را با همان حال بیماری برداشت و با خود بُرد.<sup>3</sup>

قرّه بن قیس تمیمی می‌گوید: فراموش نمی‌کنم هنگامی را که زینب دختر فاطمه از کنار قتله‌گاه برادرش می‌گذشت، در حالی که می‌گفت: یا محمداه! یا محمداه! ملائکه آسمان بر تو درود می‌فرستند، این همان حسین است زیر

---

1- این سه نفر کسانی بودند که به عنوان اشراف کوفه برای حسین علیه السلام دعوت‌نامه فرستادند و گفتند بیستانها سرسبز شده، میوه‌ها رسیده و نهرها لبریز گردیده، اگر مایلی در میان سپاهی که برایت ترتیب یافته قدم بگذار.

2- تاریخ طبری، 456/5، به نقل از ابی مخنف از ابوزهریر عیسی از قره بن قیس تمیمی ولی سبط ابن جوزی تعداد سرهای شهدا را نود و دو سر ذکر نموده است. رك: تذكرة الخواص، 256، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل ابی مخنف.

3- طبری این قسمت را از زبان همسر خولی نقل نموده است، رك: تاریخ طبری، 455/5، به نقل از هشام از پدرش از نوار دختر مالك و ارشاد شیخ مفید، 114، با کمی تغییر.



آسمان بی سایه بان قرار گرفته، به خاک و خون آغشته، و اعضایش قطعه قطعه شده است. یا محمده! دخترانت اسیر گردیده، فرزندان کشته شده‌اند، باد صبا گرد و غبارش را بر آنان می‌گستراند!

قُرّة که خود جزو لشگر عمر بن سعد بوده می‌گوید:  
والله زینب دوست و دشمن را به گریه انداخت! بطوری که زنان صیحه زده، بر صورتهای خویش سیلی می‌زدند.<sup>1</sup> و بنی‌أسد - از اهالی غاضریه - حسین و یارانش را یک روز پس از کشته شدنشان به خاک سپردند.<sup>2</sup>

#### سر مطهر امام‌سیدرجس مجلس‌الین‌زید

حُمیدبن مسلم می‌گوید: عُمَر بن سعد مرا خواست و نزد خانواده‌اش فرستاد تا پیروزی‌ای را که خدا نصیبش کرده بود و سلامتی‌اش را به آنان مژده بدهم! از این رو نزد خانواده‌اش رفتم و پیغام عُمَر بن سعد را به اطلاعشان رساندم. آنگاه

---

<sup>1</sup>- تاریخ طبری، 456/5، به نقل از اَبی‌مخنف از اَبو زهیر عبسی و سبط ابن جوزی جملات حضرت زینب س را هنگام عبور از قتلگاه همراه با کمی تغییر نقل کرده است، رك: تذكرة الخواص، 256، به نقل از هشام بن محمد.

<sup>2</sup>- تاریخ طبری، 455/5، به نقل از اَبی‌مخنف از سلیمان بن اَبی‌راشد از حمید بن مسلم و رك: ارشاد، 114/2.

دیدم این زیاد جلوس کرده و فرستاده‌ها با سرهای کشته‌ها بر او وارد می‌شوند.<sup>1</sup>

قبیله‌کنده با سیزده سر آمد، و قیس بن أشعث آنان را همراهی می‌کرد، و هوازن با بیست سر وارد شد در حالی که شمر بن ذی الجوشن مصاحبشان بود، قبیله تمیم با هفده سر، بنی‌أسد با شش سر و مدحجج با هفت سر و بقیه سپاه با هفت سر آمدند که مجموعاً هفتاد سر بود.

ابن زیاد اجازه ورودشان را به قصر داد. آنان را وارد قصر کرد و به مردم‌اِذْن ورود داده شد. من در میان واردین داخل قصر شدم، ناگاه دیدم سر حسین علیه السلام پیش روی ابن زیاد قرار گرفته، و با چوبدستی به بین دندانهای ثنایایش می‌زند. وقتی زید بن ارقم آن صحنه را دید نتوانست از چوبدستی زدن ابن زیاد به دندانهای حسین بگذرد. گفت: این چوبدستی را از آن دندانها بردار! قسم به کسی که الهی غیر او نیست خودم دیدم دو لب رسول الله صلی الله علیه و آله بر این دو لب قرار گرفته و آن دو را می‌بوسید!

بعد آن پیر زید بن ارقم به شدت گریست.

ابن زیاد گفت: خدا دو دیده‌ات را گریان بدارد! والله اگر پیر خرفتی که عقلش زایل شده است نبودی، گردنت را می

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 456/5، به نقل از ابی‌مخنف از سلیمان بن ابی‌راشد از حمید بن مسلم.

زدم! زید بن ارقم برخاست و بیرون رفت... در حالی که می گفت: برده‌ای،<sup>1</sup> برده‌ای، را به شاهی گمارد، و او مردم را به بازیچه گرفت! شما ای جمعیت عرب بعد از امروز برده خواهید شد! چرا که پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه ابن زیاد را حاکم کردید! او بزرگانستان را خواهد کُشت و اشرارستان را به بردگی خواهد گرفت، به ذلت و خواری رضا داده‌اید! دور باد کسی که به خواری و ذلت راضی شود!

وقتی بیرون رفت، شنیدم مردم می گفتند: والله زید بن ارقم حرفی زد که اگر ابن زیاد می شنید او را می کشت!<sup>2</sup>

#### سرگذشت اسراء در مجلس ابن زیاد

وقتی خواهران و زنان و بچه‌های حسین علیه السلام بر عبیدالله بن زیاد وارد شدند، زینب دختر فاطمه بنت رسول صلی الله علیه و آله با

---

<sup>1</sup> - منظور اینست که یزید که برده‌ای بیش نیست ابن زیاد را به پادشاهی کوفه گمارد. وجه برده خوان یزید اینست که جدش ابوسفیان و پدرش معاویه از آزادشدگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله طبق دستورات اسلامی پس از فتح مکه می توانست آنان را به بردگی بگیرد ولی بر اساس مصالحی چنین نکرد و آنان را عفو نمود، فرمود: «انتم الطلقاء»: شما آزادید! از این رو یزید که فرزند کسی بود که روزی به بردگی رفته بود برده محسوب می شده، چرا که طبق دستور اسلام فرزند عبد هم عبد به حساب می آید.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 456/5، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم، با کمی جابجایی و شیخ مفید جریان اعتراض زید بن ارقم به ابن زیاد را بدون ذکر سخنانی که هنگام خروج از مجلس گفته است نقل نموده است، رک: ارشاد، 114/2.

لباس بسیار کهنه و به صورت ناشناس در میان حلقه کنیزانش نشست عُبیدالله بن زیاد گفت: این زنی که نشسته کیست؟ زینب با او تکلم نکرد. سه بار این جمله را گفت: و هیچ بار زینب با او تکلم نکرد. تا اینکه برخی از کنیزان زینب گفتند: این زن، زینب دختر فاطمه است!

عُبیدالله گفت: سپاس خدایی را که شما را رسوا کرده، به قتل رساند و دعوتتان را نافرجام گردانید! زینب (س) فرمود: سپاس خدای را که بواسطه جَدَمَن محمد صلی الله علیه و آله ما را گرامی داشته و تطهیر نموده است، این طور نیست که تو می گویی، تنها فاسق است که رسوا می شود و فاجر است که دروغگویی اش برملا می گردد.

عُبیدالله گفت: دیدی خدا با خاندانت چه کرد؟! زینب (س) فرمود: اینها کشته شدن برایشان مقدر شده بود لذا به سوی قتله گاه خویش رفتند، بزودی خدا شما و آنان را جمع خواهد کرد و آنان در پیشگاه خدا احتجاج کرده، دادخواهی می نمایند!

ابن زیاد غضبناک شده، برافروخت و گفت: خداوند جان و دل مرا از شر برادر طغیانگر تو و عصیانگران و گردنکشان خاندانت شفا بخشید! زینب (س) گریست و سپس فرمود: قسم بجانم که بزرگ خاندانم را کشته ای، و خانواده ام را نابود کرده ای و برگ و ریشه ام را از بُن بریدی و اصل و فرعم را از بین بردی! اگر اینها تو را شفا می دهد بدان که به مرادت

رسیده‌ای!

عُبیدالله گفت: این زن قافیه گوشت، قسم بجانم پدرت  
نیز شاعری سجع گو بوده است!

زینب (س) فرمود: زن کجا و قافیه‌بندی کجا؟! من در  
پی چیز دیگری غیر از سجع گویی هستم، این آه دل من است  
که بر زبانم جاری می‌شود!<sup>1</sup>

آنگاه ابن زیاد به علی بن الحسین نگاه کرد و گفت:  
اسمت چیست؟

فرمود: من علی بن الحسین هستم!

گفت: مگر نه این است که خدا علی بن الحسین را  
کشته است؟!

امام سجاد علیه السلام سکوت کرد.

ابن زیاد گفت: چه شده؟! چرا سخن نمی‌گویی؟!

حضرت سجاد علیه السلام فرمود: برادری داشتم که او هم علیّ

خوانده می‌شد، و مردم او را کشتند!

ابن زیاد گفت: خدا او را کشته است!

دیگر بار نیز علی بن حسین علیه السلام سکوت کرد.

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 457/5، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از حمید بن مسلم و ارشاد، 115/2 و 116، با کمی تغییر و سبط ابن جوزی، قسمتی از مشاجره حضرت زینب س با ابن زیاد را تا عصبانی شدن ابن زیاد با کمی تفاوت در الفاظ و عبارات ذکر کرده است، رك: تذكرة الخواص، 258 و 259، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل ابی مخنف.

ابن زیاد گفت: چه شده چرا صحبت نمی کنی؟!  
 فرمود: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا» «خدا جانها را  
 هنگام مرگشان می گیرد»<sup>1</sup> «وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ  
 اللَّهِ»<sup>2</sup> «هیچ نفسی جز به إذن خدا نمی میرد»  
 ابن زیاد گفت: والله تو از آنهاایی!  
 سپس به مرّی بن مُعَاذِ أَحْمَرِ گفت: وای بر تو، بکش  
 او را!

در این هنگام عمّه اش زینب او را در آغوش کشید و  
 گفت: آی ابن زیاد! دست از ما بردار! آیا هنوز از خونهایمان  
 سیراب نشده ای؟! آیا کسی از ما را باقی گذارده ای؟! آنگاه با  
 علاقه سجاد علیه السلام را در آغوش گرفت و خطاب به ابن زیاد فرمود:  
 از تو می خواهم تو را بخدا - اگر مؤمن هستی - اگر می خواهی  
 او را بکشی مرا هم با او بکش!

علی بن حسین خطاب به ابن زیاد فریاد زد: اگر میان  
 تو و این زنهای خویشاوندی<sup>3</sup> و پیوندی است همراهشان شخص  
 باتقوایی بفرست تا رفتار و مصاحبت اسلامی با آنان داشته

<sup>1</sup>- زمر \ 42.

<sup>2</sup>- آل عمران \ 145.

<sup>3</sup>- ابن زیاد و اهل بیت امام حسین علیه السلام قریب بودند از این رو به نوعی  
 بینشان پیوند خویشاوندی بود.

باشد.

ابن زیاد به آن دو زینب و علی بن حسین علیه السلام نگرست  
و گفت: شگفت از آثار خویشاوندی و رحیم! واللّه که زینب  
دوست دارد که اگر من برادر زاده اش را کشتم او را هم با برادر  
زاده اش بکشم!

آنگاه به مأموران ش گفت: این نوجوان را رها کنید!<sup>1</sup>  
سپس عیبدالله بن زیاد سر حسین علیه السلام را بر نیزه‌ای  
نصب کرد و دستور داد تا در کوفه گردانده شد!<sup>2</sup>

### سرگذشت کلرون اسراء در شام و مجلس یزید

سپس ابن زیاد، زحر بن قیس را خواست و سر حسین علیه السلام و سایر یارانش را، با وی و دو تن از همراهانش - ابو بردة بن  
عوف آزدی و طارق بن ظبیبان آزدی - به سوی یزید بن معاویه  
فرستاد.<sup>3</sup> در ضمن دستور داد زنان و بچه‌های حسین علیه السلام آماده

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 458/5، به نقل از ابی مخنف از سلیمان بن ابی راشد از  
خُمید بن مسلم، با کمی تغییر و ارشاد شیخ مفید، 116/2 و 117، با اندکی  
تفاوت و سبط ابن جوزی این ماجرا را به اختصار ذکر کرده است، رک:  
تذکره الخواص، 258، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل ابی مخنف.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 459/5، به نقل از ابی مخنف.

<sup>3</sup> - تاریخ طبری، 459/5، به نقل از ابی مخنف، با کمی جابجایی.

شدند و بر گردن علی بن الحسین علیه السلام غل و زنجیر بسته شد، پس از آمادگی اسراء آنان را با مخفر بن ثعلبه عائذی قرشی و شمر بن ذی الجوشن به طرف شام فرستاد. آن دو اسراء را به شام بردند و وارد مجلس یزید شدند.<sup>1</sup>

وقتی سر حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحابش - پیش روی یزید نهاده شد یزید با زبان شعر این معانی را گفت:  
این شمشیرها سران مردانی را شکافتند که برایمان عزیز بوده‌اند اما در عین عزت ستم‌گری کرده و قطع رَحِم نموده‌اند.<sup>2</sup>

در این هنگام یحیی بن حَکَم برادر مروان بن حکم زبان به اعتراض گشود و با اشعاری به این مضمون گفت:  
سری که در کناره طَف<sup>3</sup> کربلا بریده شد، از ابن زیاد،

---

<sup>1</sup> - طبری این خبر را از ابی مخنف نقل نکرده است، بلکه از هشام از عبدالله بن یزید جَدَامی از پدرش از غاز بن ربیعَة جُرَشی نقل کرده است، رک: تاریخ طبری، 460\5.

<sup>2</sup> - تاریخ طبری، 460\5، به نقل از ابی مخنف از صعق بن زهیر از قاسم بن عبدالرحمن و ارشاد شیخ مفید، 119\2، با کمی تغییر.

<sup>3</sup> - طَف: واژه‌ای عربی است و برخلاف آنچه گمان شد از کلمه فارسی تَفْتِیدَه گرفته نشده است بلکه بمعنی کناره آب و یا زمینی برآمد از آب می‌باشد، و طفا یعنی بر آب شد.



آن برده کم شرافت به ما نزدیکتر بود. با این کار نسل سُمّیه به اندازه ریگ‌ها افزایش یافت و حال آنکه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بی نسل گردید!

یزید بن معاویه از این سخنان برآشفت و به سینه یحیی بن حکم زد و گفت: ساکت شو!<sup>1</sup>

آنگاه به مردم اجازه ورود داده شد، در حالی که سر حسین علیه السلام پیش روی یزید بود و با چوبدستی خود بر لب مبارک آن حضرت می‌زد، ابو برزه اُسلمی - از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله - از این حرکت یزید ناراحت شد و خطاب به او گفت: آیا با چوبدستی‌ات به لب حسین می‌زنی؟! مگر نمی‌دانی که چوبدستی‌ات بر جایی می‌خورد که بارها دیده‌ام رسول الله صلی الله علیه و آله آنجا را می‌مکیده است؟! مگر نه اینست که شفیع تو در روز قیامت این زیاد و شفیع این حسین در آن روز محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود.

سپس برخاست و از مجلس بیرون رفت.

همسر یزید هند دختر عبدالله بن عامر بن گُریز وقتی این گفتگوها را شنید لباسش را به سر پیچید و از اندرون بیرون آمد. و به یزید گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا این سر حسین پسر فاطمه دختر رسول خدا است!

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 460\5 و 461، به نقل از ابو جعفر عیسی از اُبی عماره عیسی و ارشاد، 119\2 و 120، با اندکی تغییر.

یزید گفت: بله، برای پسر دختر رسول خدا و عزیز  
دردانه قریش، بنال و آرایش را ترک گفته، لباس سیاه بر تن  
کن! ابن زیاد عجله بخرج داده او را کشت! خدا ابن زیاد را  
بکشد! یحیی بن حَکَم گفت: با این عمل تان در روز قیامت از  
محمّد دور مانده‌اید، من از این پس هرگز در هیچ کاری با شما  
همکاری نخواهم کرد!

آنگاه برخاست و از مجلس بیرون رفته گفت:<sup>1</sup>  
وقتی یزید بن معاویه می‌خواست وارد این مجلس شود،  
ابتدا اشراف اهل شام را دعوت کرد و آنان را در اطراف خود  
نشاند، سپس علی بن الحسین و زنان و فرزندان حسین را  
خواست، آنها جلوی دیدگان مردم بر یزید وارد شده و پیش  
رویش نشانده شدند، وقتی یزید وضع نابسامان آنان را مشاهده  
کرد گفت: خدا پسر مرجانه را زشت گرداند! اگر بین شما و او  
پیوند خویشاوندی و یا قرابتی بود با شما این گونه رفتار نمی  
کرد و بدین نحو شما را نمی‌فرستاد! سپس به علی بن حسین  
گفت: یا علی! پدرت ابتدا پیوند خویشاوندی مرا قطع کرد و  
حکم را نادیده گرفت و برای گرفتن سلطنتم با من ستیز نمود،  
لذا خدا با او این گونه کرد که می‌بینی!

علی بن حسین علیه السلام فرمود: «ما أصاب من مُصِيبَةٍ فِی

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 456/5، به نقل از ابی مخنف از ابو حمزه ثمالی از عبیدالله  
ثمالی از قاسم بن بخت، با کمی جابجایی.

الارض و لا فى أنفسكم إلا فى كتابٍ من قبل أن نبرأها»<sup>1</sup>،  
«هیچ مصیبتی در زمین به جسم و مال و به جانهایتان نخواهد  
رسید مگر آنکه پیش از اینکه آن را آفریده باشیم در کتابی  
ثبت است.»

یزید گفت: «و ما أصابكم من مصيبة فبما كسبت  
أيديكم و يعفوا عن كثير»<sup>2</sup>، «هر مصیبتی که به شما می‌رسد  
بواسطه عملکرد خودتان است و او از بسیاری از گناهان در می  
گذرد.»<sup>3</sup>

فاطمه دختر علی علیه السلام می‌گوید: هنگامی که ما را جلوی  
یزید بن معاویه نشاندهند فردی سُرُخ رو از اهالی شام در حالی  
که به من اشاره می‌کرد به یزید گفت: یا امیرالمؤمنین! این را  
به من هدیه کن! وقتی این سخن را شنیدم لرزه بر اندامم افتاد  
و بشدت ترسیدم، گمان کردم بر ایشان جایز است این کار را  
بکنند، لباس خواهرم زینب را گرفتم، او از من بزرگتر و عاقل‌تر

---

1- حدید \ 22.

2- شوری \ 30.

3- تاریخ طبری، 461\5، به نقل از ابی مخنف از ابوجعفر عیسی از ابی  
عمار عیسی، با کمی جابجایی، و شیخ مفید مشاخره امام سجاد علیه السلام با  
یزید را با کمی تفاوت نقل کرده است، رك: ارشاد، 120\2 و سبیط ابن  
جوزی آیه تلاوت شده توسط امام سجاد علیه السلام را ذکر کرده است، رك: تذكرة  
الخواص، 262، به نقل از هشام بن محمد.

بود و می دانست این کار عملی نمی شود.  
خواهرم زینب به آن مرد شامی گفت: دروغ گفتی -  
والله - از خود پستی نشان داده‌ای! نه تو حقّ چنین کاری داری  
و نه او یزید.

یزید غضبناک شد و به خواهرم زینب گفت: والله تو  
دروغ می گویی! این کار در اختیار من است و اگر می خواستم  
این کار را بکنم حتما می کردم!

زینب (س) فرمود: نه، هرگز! بخدا قسم خدا چنین  
اختیاری را برای تو قرار نداده است. مگر آنکه خواهی از دین ما  
خارج شده و به دینی غیر از دین ما درآیی!

یزید وقتی این جملات را شنید عصبانی شد و برآشف  
و گفت: با این حرفها روبروی من می ایستی! این پدر و برادرت  
بودند که از دین خارج شده‌اند!

زینب فرمود: تو و پدر و جدّت اگر هدایت شده باشید  
در پرتو دین خدا و دین پدر و برادر و جدّم هدایت شده‌اید!  
زینب فرمود: تو امیری و تسلّط داری از این رو از روی  
ظلم و ستم دشنام می دهی؟ و با سلطه‌ای که داری زورگویی  
می کنی! و آنگاه ساکت شد!

سپس آن مرد شامی بار دیگر درخواستش را تکرار کرد.  
گفت: یا امیرالمؤمنین! این دوشیزه را به من واگذار کن!  
یزید گفت: روی برگردان! خدا مرگ کُشنده‌ای به تو وا

دهد!

سپس دستور داد زنان در خانه مستقلی مستقر شوند و علی بن حسین هم با آنان بوده و هر چه لازم دارند به همراه خود داشته باشند پس از این ماجرا زن‌ها از مجلس یزید بیرون رفتند و وارد آن خانه شدند. همه زنان خاندان معاویه به استقبالشان آمدند و برای حسین علیه السلام نوحه و گریه کردند! و سه روز برای آن حضرت مجلس سوگواری بپا کردند!

هنگامی که اهل بیت خواستند از شام خارج شوند، یزید بن معاویه گفت: ای نعمان بن بشیر! هر چه لازم دارند برایشان مهیا کن، و فرد امین و صالحی از اهالی شام را با آنها بفرست، و سواران و یارانی همراهشان بفرست تا آنها اهل بیت را به طرف مدینه هدایت کنند.

لذا نعمان بن بشیر خودش آنان را به سوی مدینه برد، در حالی که شب‌ها آنها را راه می‌برد و در حین راه رفتن آنان را پیش روی خویش قرار می‌داد تا از دیده‌اش ناپدید نشوند، ولی وقتی جایی فرود می‌آمدند از آنان دور می‌شد، و اصحاب خودش را برای نگهداری به اطرافشان می‌فرستاد و خود در

---

<sup>1</sup> - نعمان فرزند بشیر بن سعد انصاری: پدرش بشیر نخستین کسی از انصار بود که در روز سقیفه بنی‌ساعده در مدینه پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله مقاومت انصار را بنفع ابی‌بکر شکست و با ابی‌بکر بیعت نمود، و لذا مقرب دستگاه خلافت خلفا گردید، خود نعمان والی معاویه بر کوفه بود اما چون در برابر مسلم بن عقیل شدت عمل نشان نداد، عزل و به شام فراخوانده شد، از این نظر نسبت به اهل بیت فردی ملایم شناخته شد!

فاصله دوری منزل می کرد بطوری که وقتی کسی از آنها می خواست وضو بگیرد یا قضاء حاجت کند شرمگین نمی شد. خلاصه پیوسته در مسیر راه اینگونه با آنان منزل می کرد، و به آنها لطف می نمود و حوائجشان را جویا می شد تا اینکه وارد مدینه شدند.<sup>21</sup>

### ورود کارولن اسراء به مدینه

هنگامی که خبر کشته شدن حسین علیه السلام به اهالی مدینه رسید امّ لقمان دختر عقیل بن ابی طالب با زنان مدینه بیرون آمد، در حالی که روسری خود را هنوز نپیچیده بود و داشت بر سر می پیچید با زبان شعر می گفت: اگر پیامبر به شما بگوید، شما که آخرین امت بودید بعد از من با عترت و خاندانم چه

---

1- طبری یا کلبی یا ابی مخنف بجهت رعایت اختصار از رفتن کاروان به سوی کربلاء و رسیدن آنان در روز اربعین امام حسین علیه السلام به کربلاء و برگرداندن و دفن سرهای بریده در نزدیکی قبور شهداء کربلاء، گزارشی ننموده اند، و این با صحت آن روایاتی که این مطالب را گزارش کرده اند منافاتی ندارد.

2- تاریخ طبری، 461\5 و 462، به نقل از ابی مخنف از حارث بن کعب از فاطمه و ارشاد شیخ مفید، 121\2 و 122، با اندکی تغییر و سبب ابن جوزی ماجرای تقاضای مرد شامی از یزید لعنه الله و پناه بردن فاطمه بنت الحسین علیه السلام به زینب س و دفاع حضرت زینب س را تا عصبانی شدن و برآشفتن یزید، با اندکی تغییر در نحوه بیان ذکر کرده است، رک: تذکره الخواص، 264، به نقل از هشام بن محمد راوی مقتل ابی مخنف.

کرده‌اید که برخی اسیر و برخی بخون خود آغشته شده‌اند، چه خواهید گفت؟

وقتی به عبدالله بن جعفر خبر کشته شدن دو فرزندش محمد و عون در کنار حسین علیه السلام رسید، مردم نزدش آمده به او تسلیت می‌گفتند عبدالله رو به همنشینان خویش کرد و گفت: خدای - عزّ و جلّ - را در هر مصیبتی حتی بر قتل حسین علیه السلام حمد و سپاس می‌گویم، اگر با دستهایم با حسین مواسات و همدردی و یاری نکرده‌ام لاقبل دو فرزندم با او مواسات و یاری نموده‌اند. والله اگر نزدش حاضر بودم دوست می‌داشتم از او جدا نشوم تا در رکابش کشته شوم! بخدا چیزی که مرا وادار می‌کند از دو فرزندم دست کشیده، مصیبت‌شان را بر خود آسان سازم اینست که آن دو در حال پایداری و یاری برادر و عموزاده‌ام حسین علیه السلام از دست رفته‌اند.<sup>1</sup>

---

<sup>1</sup> - تاریخ طبری، 466/5 و 467، به نقل از ابی‌مخنف از سلیمان بن ابی راشد از عبدالرحمن بن عبید ابی‌کنود با اندکی جابجایی و ارشاد، 124/2، با اندکی تغییر و جابجایی.